













از فضل خدای عز و جل و رحمت پادشاهی که بزرگوار است

۱۲۹۶ هـ

تعلیم الطریقات

CHECKED-73

۱۸۸۹

کتابخانه محمدیه در مطبعه دارالاحمدیه کابل

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الطهارة وسيلة للتقريب اليه والصلوة والسلام  
 على النبي الطاهر المطهر الذي صلى الله عليه وآله واصحابه الذين هم شرف  
 الجلوس بين يديه وعلى كل من يحبه ويرجو الشفاعة من لديه ثم على من تبع  
 عيانه شوقا اليه بالبيت الحلي تراب عليه وراسي فداء قدسية آلاءه پس  
 ميگويد خاکسار البوتراب جعفری نسباً پهلوار و می وطناً والقادر علی رادة  
 که این مختصریست مسمی به تعلیم الطهارت در بیان طهارت آب چاه  
 و آب حوض و تطهیر دیگر چیزها از نجاسات مشتمله فوائد کثیره مستخرج از کتب  
 معتبره که پاس خاطر بعضی حباب تجرید آورده و باند التوفیق بآید دانست  
 که علم طهارت فرض عین است بر هر مسلمانان نیز که از شرائط نماز است  
 و تطهیر هر چیزها از آب است و از این نجاسات بآب بطور ممکن نیست  
 و در اکثر بلاد بمصرف انسان آب چاه است پس ضرورت اقتاد بدانست  
 طهارت آب چاه زیرا که آب ناپاک از این نجاست دیگر می نتواند کرد و این

موقوف است بر امور چند که ملاحظه آن ضروریست زیرا که مسائل چاقومنی  
است بر اتباع آثار و اخبار نه بر قیاس چنانکه صاحب هدایه و در هدایه  
و مختارات النوازل نوشته پس این مسئله را نیکو نگاه باید داشت تا  
بقیاس مسئله دیگر در خطا نینقی الکنون آنرا بطریق اجمال و کلیه اولاً  
بیان کنم پس ترسویکی را به تفصیل لائق ذکر کنم و جهت تسهیل استخراج مسائل  
بر نه باب مرتب گشت مسئله باب اول مشتمل بر فرائد و کلیه چند که در  
مسائل چاه بکار آید باب دوم در حکم حیوان قسم کبیر مشتمل بر پنج فصول  
فصل اول در حکم آدمی که زنده از چاه بر آید فصل دوم در حکم آدمی  
که مرده بر آید فصل سوم در حکم چهارپایه کبیر که زنده بر آید فصل چهارم  
در حکم طیور کبیر که زنده بر آید فصل پنجم در حکم حیوان از دواب و طیور  
که مرده بر آید باب سوم در حکم حیوان قسم صغیر مشتمل بر سه فصول فصل  
اول در حکم چهارپایه صغیر که زنده بر آید فصل دوم در حکم طیور صغیر که زنده  
بر آید فصل سوم در حکم حیوان صغیر مرده از دواب و طیور آماسیده  
و بوسیده و غیر آماسیده و غیر بوسیده باب چهارم در حکم حیوان صغیر  
مشتمل بر سه فصول فصل اول در حکم چهارپایه صغیر که زنده بر آید فصل دوم  
در حکم طیور صغیر که زنده بر آید فصل سوم در حکم حیوان صغیر مرده از  
دواب و طیور آماسیده و غیر آماسیده باب پنجم در حکم حیوان  
بحری و حیوانات ضحار که دم مسفوح ندارند باب ششم در بیان  
احیان نجسه و غیر مشتمل بر سه فصول فصل اول در نجاسات

عینکه بذات خود نجس است فصل دوم در شیاو نجسه که بذات خود نجس نیست  
 بلکه بهار من فصل سوم در بیان سور حیوانات باب هفتم در مسائل متفرقه چاه  
 باب هشتم در بیان آب راکد و آب جاری مشتمل بر دو فصل فصل اول  
 در بیان آب لبعه فصل دوم در بیان آب روان باب نهم در تطهیر الاشیاء  
 مشتمل بر فصل اول در اقسام تطهیر احکام آن فصل دوم در  
 مسائل متفرقه تطهیر فصل سوم در ذبائح و طرق ذبح و احکام آن خاتمه  
 در بیان فوائد و مسائل چند که بشیر مردمان بدان محتاج میشوند و بسبب  
 بیعلمی در غلطه می افتند باب اول قواعد کلیه چند که در مسائل چاه بکار  
 آید اولاً باید دانست که در باب طهارت چاه حیوانات را شائع سه قسم نموده  
 اول کبیر یعنی کلان دوم صغیر یعنی خرد متوسط سوم اصغر یعنی خرد تر  
 پس حیوان کبیر چون فیل و آشت و گاؤ و آذنی و سگ و گوسفند و هر چه  
 مانند اینها باشد در حبه در حکم کبیر است اگر بچ باشد و حیوان صغیر چون گربه و مکیان  
 و بطة و کبوتر و زاع و هر چه مانند اینها باشد در حبه در حکم صغیر است و نزد بعضی بطة  
 کلان یعنی قاعه حکم کبیر است و حیوان اصغر و چون کنجشک و موش و کرکس و  
 و سام ابرص و شیرک و آبابیل و کور موش و موش درخت و مانند اینها در  
 حبه در حکم اصغر است پس نگاه باید کرد که حیوانی که در چاه افتاد از قسم کبیر است  
 یا صغیر یا اصغر و نیز نگاه باید کرد که زنده از چاه برآمد یا مرده و اگر مرده است و  
 از قسم صغیر یا اصغر باشد آسیده و بوسیده است یا سالم است از آسیدگی  
 و بوسیدگی و اگر از قسم کبیر است و مرده برآید در آن حاجت ملاحظه

شفع و تفسخ نیست که مردوش و تنفع و تفسخ آن یکی است بخلاف حیوان صغیر  
 خاصه که در صورت آماسیدگی و بوسیدگی حکم کبیر دارد و در صورت  
 عدم تنفع و تفسخ حکم دیگر دارد چنانکه درین مسائل هر یک گفته آید تنقییه باید داشت  
 که بچه هر حیوان را حکم همان حیوانست و فرقی نیست در میان بچه کلان عذاه  
 آدمی باشد خواه دواب و طیور و نیز کلیه دیگر باید دانست که هر جاندارى  
 از طیور و دواب از چهار حال بیرون نیست یا طاهر السورست بضم سین  
 ممله و سکون و او را ممله یعنی پس خورده وى طاهرست بسبب طهارت  
 لعاب وى چنانکه سایر حیوانات ماکول اللحم یعنی حیوانیکه خوردن گوشت  
 وى حلال است سور آنها طاهر است بجز ناکیان و بطه که خود حلالست و سور  
 هر دو طاهر نیست یا مکروه السورست یعنی پس خورده وى مکروه است  
 چنانکه بطه و ناکیان و طیور شکارى چون باز و شکره و تشابین و مانند اینها  
 و سواکن بیت چون مار و کژدم و موش و اشال اینها و مکروه آنرا گویند  
 که گمان غالب بر طهارت وى باشد و گراست بر دو قسم است یکی تنزیه  
 که قریب بجلال است چنانکه کلام در حلاله و حرمته باشد و قریب بطهارت  
 چنانکه کلام در نجاست باشد دوم تحریمی که قریب الحرام و نجاست  
 باشد یا مشکوک السور یعنی پس خورده وى مشکوک است چون حشر  
 و استر بسین ممله و نامی قرشت بهی خچر که در عربی لقل نیز گویند و مشکوک  
 آنست که گمان نجاست وى غالب باشد و مشک باشد در طهارت وى  
 یا آنکه مشک در طهوریت وى باشد و گمان غالب بر عدم طهوریت آن یعنی

طہارت وی فی نفسہ باعتبار دانش بالیقین یا طہر کنندہ بودن وے  
غالب نیست بلکه گمان غالب بر این است کہ طہر کنندہ دیگرے نیست و مرد  
درین مقام از شکست قسم ثانی است یعنی اگر شک باشد در طہوریت وی نہ در  
طہریت وی بر قول صحیح یا بخش السورست یعنی پس خورده وی ناپاک  
است چون سنگ و شیر و شغال و گرگ و خرس و مانند آنها پس اگر حیوانی  
در چاه افتاد و نظر باید کرد کہ از کدام قسم است اگر طہر السورست و بر  
بدنش نجاست خارجی یقین نباشد و زندہ برآمد چاہ طہرست زیرا کہ  
سبب نجاست بیچ نیست و اگر مکروه السورست و بر بدنش نجاست نباشد  
و زندہ برآمد چاہ طہرست بجهت اطمینان قلب اگر خواہند وہ دلوث است  
دلو آب کشند زیرا کہ اگر است وے تنزیہی است و در کرامت تنزیہی  
گمان غالب بر طہارت ولایت و شک در نجاست وے یعنی نجاست وی  
یقین نیست و آنکہ نجاست وے یقین نباشد طہرست و اگر آن حیوان  
مشکوہ السورست اخراج تمامی آب لازم آید نزد اہل تعذیر و دو صد دلو  
ہما صد دلو نزد امام محمد رحمہ اللہ تعالیٰ زیرا کہ گمان غالب بر عدم طہوریت  
ولایت شک است در طہورت پس بالیقین پاک کنندہ دیگرے نخواہد بود  
و برای وضو و غسل آب طور کہ بالیقین طہر کنندہ باشد می باید پس  
ضرورت اقتاد باخراج آب چاہ کہ بالیقین طہور گردد اگر چه بدون  
اخراج آب استعمالش در نوشیدن و غیرہ رواست زیرا کہ در طہارت وی  
شکی نیست بلکه در طہوریت در نوشیدن قباحی نیست و اگر آن حیوان نجس السورست

پس اگر در پیش آب رسیده باشد اخراج تمامی آب لازم آید و اگر در پیش  
تا آب رسیده باشد و بر بدنش نجاست خارجی هم نباشد هیچ آب نکشد  
چاه طاهر است این حکم در حیوان کبیر است و در حیوان صغیر و اصغر اگر چه  
بخش السور باشد و همین او بآب رسد اخراج تمام آب لازم نیاید **تیسر**  
مگر در خمر و نسبت بودن بخش العین و نهش بآب رسد یا نرسد زنده بر آید  
یا مرده بر بدنش نجاست دیگر هم باشد یا نباشد بهر حال در افتادن آن در  
چاه اخراج همه آب واجب گردد و نزد ایحی نفع دو صد و لو تا سه صد  
و لو نزد امام محمد و فتوی بر قول محمد است رحمه الله تعالی تنبیه بدانکه هر جا که حکم  
باخراج تمام آب چاه است نزد ایحی نفع در اخراج دو صد و لو تا سه صد  
و نه است نزد محمد و فتوی بر قول امام محمد است و دو صد و لو و جو با و سه صد  
و لو استحباباً و معتبر در چاه و لو آن چاه است که اکثر بدان و لو آب آن چاه  
کشیده شود و بعضی و لو وسط را اعتبار کرده آند که در آن یک صاع آب  
گنجد که چهار فلس کم از سیر شا بهمانی میشود که بوزن بقا و دو روپیه سکه  
کذا در مشاء آبادی است تا بر آوردن آن از حیوان و مردان و زنان بی  
شقت حاصل آید کذا فی الهدایة تنبیه باید دانست که بشرط طهارت چاه  
آنست که چیزی که نسبت آن چاه پلید شده است اگر قابل بر آوردن است  
اول اخراج آن واجب است که بدون اخراج آن چاه طاهر نمی شود  
اگر بخش العین باشد چون متی و خنزیر و پاره از گوشت انسان  
اگر بخش معتبر باشد چنانکه پاره گوشت انسان مرده و زنده



یا حیوان مرده یا کسی اجزا درختی در چاه افتاد و گم شد که اخراج آن دشوار  
گشت باید که چاه را القدر بگذارند که اشیاء نجسه بوسیده و گداخته  
خاک شود بعد از آن چاه را با خسراج آب طاهر کنند و اگر نجس  
العین نیست یعنی چیزی که نجاست و سی خارجی باشد چون پارچه نجس  
و چوب ناپاک و غیر ذلک پس اگر اخراج آن مستعذر باشد گذشتن  
آن تا زمان بوسیدگی آن ضرورت نیست با خراج آب چاه را طاهر کنند  
که در ضمن طهارت چاه آنهم طاهر خواهد شد اگر قبل طهارت چاه اخراج  
آن نشود مضایقه ندارد و اگر قابل بر آوردن نباشد یعنی  
در آب چپان مخلوط شود که اخسراج آن مستعذر گردد و چنانکه  
قطره بول و خمر و غیره پس به اخراج آب چاه طاهر خواهد شد و تفصیل  
نجاست شبه و غیره در مقام آنها مفصلاً مذکور خواهد شد ان شاء الله  
تعالی تنقییه بدانکه در تطهیر چاه حساب کشیدن دلو بر چهار  
گونه است اول ده دلو تا بشت دلو و آن در حیوان مکروه السوء است  
چون سواکن البیت مثل مار و موش و غیره یا اگر زنده بر آید دوم شش  
دلو تا شش دلو و آن در حیوان اصغر است اگر مرده غیر آساییده بر آید سوم  
چهل دلو تا پنجاه دلو است و آن در حیوان معتبر است که مرده غیر آساییده  
بر آید و چهارم دویصد دلو تا سه صد دلو و آن در حیوان کبیر است چون مرده  
بر آید یا کبیر نجس السور زنده اگر در بنش باب رسد و در حیوان معتبر  
چون مرده و آساییده بر آید و در دیگر نجاسات چون در چاه افتد و

برآید و این قاعده را نیکو نگاه باید داشت و جهت آسانی در حفظ این  
قاعده بنظم منسلک کرده شد قطعه بهر نظمیر چه حساب دلو نیست بیرون  
ازین چهار عدد ده دلو تا بیست اول ان بیست تاسی دلو دوم  
باشد بیست و سوم ز چهل تا پنجاه چارمی دو صدست تا نصد صد و گزود مثل  
موش زنده بیرون ده دلو تا بیست برود و ور بود مرده بی تفنخ بیست  
نصد ششست تا بیسی باشد مثل گربه اگر تفنخ نیست چهل تا پنجاه اندر  
عدد ده ور بود مثل شاه مرده بیرون یا که دیگر بخاسته افتد یا که اثر  
و جلا یا گنجشک بعد مردن دم از تفنخ ده حکم اینها از وی شرع شریف  
معتبر دو صدست تا صد تنبیه باید دانست که چون چاه پاک گردد  
دلو و ریسمان و دست کشنده آب حوالی روی چاه همه پاک شود حاجت  
شستن دلو و ریسمان و دست کشنده آب نیست اگر یک کس بیک  
دلو و ریسمان آب کشیده باشد اما اگر به دلو متعدد یا ریسمان متعدد چند  
کس کشیده باشند دلو و ریسمان آخر پاک گردد به تبع چاه نه دلوهای دیگر  
یا ریسمان های دیگر همچنین دست کشنده آخرین پاک شود به تبع چاه و دیگر  
آنرا که آب کشیده باید که دست خود را پاک سازند باب دوم در حکم  
حیوان کبیر شلمبرخ فضول فصل اول در حکم آدمی که زنده از چاه برآید  
مسئله مسلمنی که پا بر چوبدن وی ظاهر بود و با وضو باشد اگر در چاه  
افتد و زنده برآید اصلا آب از ان چاه نکشد چاه طاهرست زیرا که ظاهر  
در آب طاهر افتاد و آب از افتادن نشی طاهر نجس نمی شود کذا فی

حسب المفتی و اگر پارچه یا بدن و سے ناپاک باشد یا استنجای آب نکرده باشد یا الکفار بر کلوخ نموده در چاه افتاد و زنده برآید چاه نجس گردد و خمر نامی آب باید بر قول محمد و صد و صد و لو تا صد و لو آب کشند و صد و لو و جو با و سه صد و لو استنجای آب اگر آنقدر آب کشیدن حکم اخراج تمام آب دارد و بر همین است فتوی و اگر محدث یعنی بن و هنو در چاه افتاد و پارچه و بدن وی از نجاست ظاهر بیرون پاک باشد و زنده برآید نزد صاحبین یعنی ابو یوسف و محمد رحمہ اللہ تعالیٰ چیل و لو آب کشند زیرا کہ آب استعمال گشت و اگر آنکس جنب باشد یعنی ناپاکی غسل داشت باشد نزد ابی حنیفہ اخراج تمام آب واجب است و بر قول محمد فتوے بر دو صد و لو تا سه صد و لو کذا فی شرح اوراد مسکلمہ اگر عارضہ حیض وی تمام شد و هنوز غسل نکرده است در چاه افتد و زنده برآید چاه نجس شود و صد و لو یا سه صد و لو آب کشند که غسل او تمام گردید و آب استعمال گشت و حالینہ کہ در اثناے حیض قبل انقطاع چون در چاه افتد و بر پارچه و بدن و نجاست ظاهر بیرون نباشد و زنده برآید چاه نجس نگردد زیرا کہ زن طاهر شد و آب استعمال گشت پس چاه طاهر ماند و همچنین است حکم نساء کذا فی حسب المفتی و مختار اة النوازل مسکلمہ اگر جنب کہ بر بدن و پارچه وی نجاست ظاهر نباشد در چاه بہت طلب و لو غوطہ برد آید پس نزد ابی یوسف جنب بحال خود است یعنی مجنب است در چاه بحال خود است یعنی طاهر است زیرا کہ زینت بر بدن شرط است

نزد ابی یوسف و یافقه نشد پس طهارت حاصل نشد و در آب نجاست  
 داخل نشد پس آب هم مستعمل نشده و بحال خود طاهر ماند و نزد امام محمد  
 هر دو طاهر اند و هم جنب ناک است و هم چاه طاهر جنب بحجت غسل که از  
 غوطه حاصل شد و آب بهر آنکه در غسل نیت غسل و قربت حق نبود و پس  
 نیت قربت حق آب مستعمل نمی شود نزد و پس آب طاهر ماند و نزد  
 امام اعظم هر دو نجس اند جنب بحجت اسقاط فرض یعنی اعضا باول طهارت  
 و نجاست بقیه اعضا آب بحیت مستعمل شدن وی باسقاط فرض بعضی  
 اعضا باول طهارت و گفته اند که نجاست مرد بسبب نجاست آب مستعمل  
 است و در روایتی از ابو حنیفه مرد طاهر است زیرا که آب قبل الانفصال  
 مستعمل نمی شود و این اوفق روایات است از ابی حنیفه رحم الله تعالی  
 و این مسئله شریح مسئله البیضیه است یعنی ج علامت آنکه هر دو نجس اند  
 ح علامت آنکه هر دو بحال ما اند و ط علامت آنکه هر دو طاهر اند مگر آنکه  
 مختاراة النوازل و الکافی و مجموع النواذر و غیرها مسئله اگر از سلسلی  
 طاهر در آب چاه بادی از شکم صادر شد آب نجس نگردد و کفافی القنیة  
 مسئله اگر کافر در چاه افتاد و زنده برآمد چاه نجس نشود و طحاوی  
 آب کشیده شود کذافی مجموعه خوانی و عصام نقلاً عن المحیط باید دانست  
 که اگر بارچه و بدن کافر از نجاست طاهر نظیر هر لوبیا غسل کرده و در چاه و آید  
 چاه طاهر است که نجاست کافر بر مذهب ابی حنیفه نجاست اعتقاد می  
 نه نجاست حقیقی پس حکم نجاست چاه بر مذهب شافعی و جمعی دارد و بر مذهب

امام اعظم مستقیم نمی شود و اقتدا قائل اعلم مسکله اگر مجنبه برکنارده  
چاه غسل نه بعد و چون دلوازی چاه می کشد قطرات آب از بدن وی بچاه  
می افتد از ابی یوسف مرویت که آنرا اعتباری نیست و عفوست زیرا چه  
احترار ازین غیر ممکن است بمحرمه النواذر مسکله ناخن و موی انسان اگر  
در چاه افتد چاه طاهر است شرح اورا در مسکله جلد آدمی و گوشت آن  
اگر مقدار ناخنی در چاه افتد ناپاک کند چاه را و صد و دلو تا سه صد و دلو  
آب کشیده شود و اگر قلیل باشد چنانکه منشر می شود از پاشنه انسان  
یعنی بوقت مالیدن و شستن پا از پاشنه ریزه ریزه بر می آید آب  
ناپاک نکند مختاراة النوازل فصل دوم در حکم آدمی که مرده از چاه بر آید  
مسکله اگر مسلمیت بعد غسل اذن در چاه افتد چاه نجس نشود و اگر  
قبل از غسل اذن در چاه افتد چاه نجس گردد و خارج دو صد و دلو تا سه صد  
دلو لازم آید بجلادت کافر مرده که از افتادن آن چاه نجس می شود خواه  
غسل یافته باشد یا نیاخته مختاراة النوازل مسکله اگر آدمی در چاه  
افتد بمیرد و من باشد خواه کافر چاه نجس نشود و دو صد و دلو تا سه صد و دلو  
آب برآرند بعد بر آوردن مرده مسکله اگر پاره از گوشت انسان مرده  
در چاه افتد چاه را نجس کند بعد از حشیش اخراج تمامی آب واجب آید  
نزد ابی حنیفه رج مسکله اگر اخراج پاره گوشت میت در چاه است  
مستعذر گردد مثلاً در چاه گرم نشود بدون اخراج آن چاه طاهر نیست و پس  
باید که آنرا بگذرانند تا زمانی که بوسیده کل شود و آنرا مدت شش ماه مقرر

کرده اند که باین عرصه پوسیده خاک خواهد شد بعد از آن یعنی بعد شش ماه و صد  
 و پنجاه روز و لو آب کشند پس چاه طاهر گردد و فصل سوم در حکم چهار پای که کبیر که زنده  
 از چاه بر آید مسئله اگر حیوانی که سوز یعنی پس خورده وی طاهر است و بول و  
 نجس چون آش و گاو و میش و آسپ و گرگدن که اهل هند آنرا گینڈا گویند  
 و عرب آنرا شربس که سیم و شید را می مهند و شین گوشت وی حلال باشد در  
 چاه افتد و زنده بر آید و نجاستی خارجی بر بدنش نباشد چاه طاهر است بجهت  
 طمانیت قلب است و خواهد کشید حسب المفتی تنبیه بدانکه مراد از نجاست بدن و مو  
 و بر جمیع حیوانات از دو آب و طهور آنست که نجاست وی متیقن نباشد  
 یعنی تا وقتیکه نجاست بر بدنش دیده نشود یا یقین آن نباشد حکم نجاست  
 وی کرده نخواهد شد بلکه طاهر گفته خواهد شد مسئله اگر گوسفندی که در  
 رانهایش بول رسیده است در چاه افتد و زنده بر آید نزد امام عظیم است  
 و لو آب کشند زیرا که بول وی نجاست مخففه است و علم بقای نجاست  
 وقت اقتادون نیست و نزد ابی یوسف اخراج تمامی آب لازم آید زیرا که نجاست  
 مخففه در آب حکم مخلوط دارد چنانکه اگر قطره بول وی در چاه افتد اخراج همه  
 آب واجب گردد زیرا که طهارت آب آنست از طهارت ثوب و مکان و  
 همچنین حکم است در سایر حیوانات ما کول اللحم یعنی حیوانیکه خورده شود گوشت  
 وی شرح او را و مسئله جدی بفتح جیم و سکون دال ممل یعنی بزغال و  
 سخته بفتح سین ممل و سکون خاء فوقانی بزغال و نوزاده اگر در چاه افتد  
 حکم ندارد چنانکه مذکور شد در مختار مسئله اگر تفصیل و منبع بفتح ضاد و حجه

و ضم بار موعده و سکون بین بهمه یعنی گفتار که در سینه لکزه گویند و شیر مجرب  
افسانه و خرس و توزه و کنگور و شغال و گرگ و هر حیوانیکه خبث السورست  
اگر در چاه افتد زنده برآید اگر دهنش آب رسیده باشد اخراج تمامی آب  
و جب گردد و اگر دهنش آب نرسیده باشد دهنش از نجاست نارج  
پاک باشد اصلا اخراج آب نکنند مگر برای تسکین طبع آنچه کشد کشد و  
این فتوی را قمی است و الا در کتاب باخراج دلوی حکم کرده بلکه بعد از  
اخراج آب حکم کرده و را قمی خوانم بقول العوام مسلما حکم نموده و اصل مسئله  
مذکورست در شرح او را در غیره و تیر باید دانست که افتادن حیوانی در چاه غیر  
و نرسیدن دهنش تا آب محض از نوادر و شد و دست علی الخصوص حیوانات  
کبیر القامت مگر آنکه آب چاه بس قلیل باشد مسئله سگ چون در چاه  
افتد تمامی آب کشیده شود بر ابرست که دهنش آب رسد یا نرسد حسب  
المفتی باید دانست که سگ اگر چه خبث العین نیست نزد امام اعظم لیکن  
نسبت بودن وی منقلب الدین احتیاطا حکم باخراج تمام آب کرده و نزد  
صاحبین خبث العین است کما فی جامع الصغیر و القیة مسئله خنزیر اگر در چاه  
افتد چاه را بنجس کند که بنجس العین است اخراج تمامی آب واجب گردد  
و همچنین حکمست در سایر اجزای آن از گوشت و پوست و استخوان و  
سوی و جز آن که بنجس العین است اگر در آب افتد بعد اخراج آن اخراج  
تمام آب واجب است مسئله اگر استخوان خنزیر در چاه افتاد و گوشت که اخراج  
شد در گوشت چاه هرگز ظاهر نخواهد شد تا زمانیکه متیقن گردد که گوشت پاک

شده باشد و ظاهر مقدار شش ماه این را کافی نخواهد شد که درین عرصه  
شش ماه بوسیده خاک شدن استخوان غیر ممکن پس باید که آنقدر چاه را  
بگذرانند که یقین بوسیدن و خاک شدن آن گردد بعد ازان با خرج سه صد  
دلو آب چاه را پاک کنند و اگر گدازشتن چاه تا عرصه بوسیده شدن استخوان  
اخراج باشد باید که تمامی آب چاه کشیده آن قدر گل ازان چاه بر آرند که  
یقین شود که همراه گل استخوان گم شده هم برآمده پس چاه طاهر گردد و مسکله  
خروشته اگر در چاه افتد و زنده برآید اگر دهنش بآب نرسیده چاه طاهرست  
کذا فی مختاراة النوازل اگر دهنش بآب رسیده باشد آب مشکوک شود  
زیرا که سوری مشکوک است همه آب کشیدن باید و نترسد بعضی مختار است  
که بیج آب کشیده نشود حسب المقتی بدانکه این حکم منبسط بر دلیلیکه صاحب  
بدایه در طهارت ثوب نوشته که پارچه از افتادن لعاب خروشته ناپاک  
نمگرد و چرا که پارچه طاهرست و ثمنی متیقن الطهارت یعنی چیزیکه طهارتش یقینی  
باشد از افتادن شنی مشکوک ناپاک نگردد بحکم یقین لایزول باشد مسکله  
اگر بار در چاه افتد و زنده برآید بیج آب کشیده نشود مگر مستحب است که ده دلو  
تا بست دلو آب کشند زیرا که سوری کرده است فصل چهارم در حکم  
طیور کسیر که زنده برآید مسکله بط کلال یعنی قاز نترسد بعضی داخل حیوان  
کبیر است و همچنین بهر طایفه که در جثه مثل گوسفند باشد و خوردن گوشت  
وی حلال باشد چنانکه بهر سر و قرقه و طایفه که مناقش کلال میشود و بیشتر  
غذای او غوک و ماهی است لیکن هر دایم نگاه مخور و در هند آنگاه که گوشت



و بکثرت می شود و نیز طائر که آنرا جانگسل گویند و دیگر که آنرا گونگسل گویند  
اگر در چاه افتد و بر بدنش نجاستی خارجی نباشد و زنده برآید آب را نجس  
نکند لیکن در بط سبب بودن او مکروه است و در دلو تا بست و لو کشند  
جهت طمانیت قلب مسلمیه طائر که گوشت وی حرام است چون عقاب  
و نسیر یعنی گرگس که اهل هند مکروه گویند اگر در چاه افتد نجس نکند چاه را بآب  
بودن وی مکروه است و در دلو تا بست و لو آب کشند بدانکه این حکم عام  
در طیور کبیر و صغیر یعنی سوره هر سرپنده غیر اکول اللحم مکروه است حکم همه با  
آنکه اگر در چاه افتد و زنده برآید و بر بدنش نجاستی خارجی نباشد نجس نکند  
چاه را لیکن مستحب است کرده دلو تا بست و لو آب کشند جهت تسکین قلب  
فصل پنجم در حکم حیوانات کبیر از دواب و طیور که مرده برآید مسلمیه  
هر حیوانی بزرگ از دواب و طیور چون اشته و فیل و اسب و گاو و خر و آستر  
و شیر و شغال و گرگ و سگ و بوزینه و گنگور و گوسفند و هر طائری کبیر  
چون بط کلمان و سهرس و قرقه و گژ و ژ و گرگس و هر چه پانته گو سفند باشد  
در جبهه از دواب و طیور اکول اللحم و غیر اکول اللحم اگر در چاه بیرون یا بعد مرده در چاه افتد  
بعد برآوردن آن دو صد دلو تا سه صد دلو آب کشند مسلمیه سقط کبیر  
سین محله و سکون قاف و طائر محله یعنی بچه تا تمام که از شکم مادر افتد  
و همچنین بزغال اگر چه نوزاده باشد اگر از چاه مرده برآید تمامی آب چاه  
کشند یعنی دو صد دلو تا سه صد دلو در رفتار باید دانست که در حیوان کبیر  
آدمی و غیر آدمی از دواب و طیور اکول و غیر اکول حاجت ملاحظه تنقیح لغت

نیست حاکم در صورت آسایشی و غیر آسایشی یکی است صرف مردن و زنده  
 به حیث نجاست است نه به حیثان حیوان و منکر و صورت آسایشی  
 حکمیه و در صورت غیر آسایشی هر یک را حکمی و حیثیت چنانکه مذکور شود  
 باب سوم در حکم حیوانات منقیر شمس فصول فصل اول در حکم چهارپایان  
 منقیر که زنده از چاه برآید مسئله هر چهارپای منقیر که خوردن گوشت و  
 حلال و سوختن ظاهر باشد چون بزبانی یعنی خرگوش و غیره اگر در چاه افتد  
 و نجاستی بر بدنش نباشد و زنده برآید چاه را نجس نکند مسئله اگر گربه در  
 چاه افتد و نجاستی بر بدنش نباشد و زنده برآید آب چاه طاهر است اگر در پیش  
 آب رسیده باشد آب چاه مکروه گردد و استحباً با دو دلو تا بست دلو بر آرند  
 مسئله اگر گربه پیش را شکار کرد و بخورد و فو را در چاه افتاد اگر درین اوقات  
 رسد آب چاه ناپاک گردد و سبب آلودگی منش بخون موش و اگر بعد جسد  
 ساعت در آب افتد آب مکروه گردد چنانکه گذشت مسئله ثعلب بفتح نار  
 مثلثه و سکون عین جمله در فتح لام و بار موحده یعنی روباه و این عرس یعنی  
 را سو که درین غیول گویند و دیگر هر حیوان غیر اکول اللحم که سوری نجس است  
 اگر در چاه افتد چاه نجس نشود بجهت طمانیت خاطر ده دلو تا بست دلو  
 کشند چرا که حیوانات منقیر که مثل گربه است در چاه حکم گربه دارد حیوانات و مانند  
 اگر چرخش السور باشد تیسیر فیلس فصل دوم در حکم طيور منقیر که زنده برآید  
 مسئله اگر لکچان و بطور چاه افتد و زنده برآید آب چاه مکروه گردد  
 اخراج هیچ آب لازم نیاید تا وقتیکه در پای پیرا و نجاستی نباشد اما اطمیناناً

و کفش و کت و شلوار و خاکی و غیر اینها که بالذکر پوشیده اگر از  
 چاه مرده بیاورند در صورت عدم تنفیخ ببت و لو تاسی و لو آب  
 کشند ببت و حیاضی آنها با و در صورت آماسیدگی و بوسیدگی  
 تمامی آب چاه که فروخته شود و نمک در آن است و لو ببت مسلم اگر روشی  
 یا خشکی و اینها بیاورند چاه مرده و کثیف و بر آن دلش متعذر گشت باید که  
 با شستن و بگذارد تا بوسیدگی خاک شود و بعد از آن بوسیدگی و لو آب  
 بر آید چاه ظاهر گردد و چون حکم است در سایر حیوانات منعار و پاره و  
 گوشت و پوست میشته و دیگر نجسین المعین که باشد ببت مسلمه سلخه یعنی  
 سنگ پشت که در مری کچو گویند اگر از چاه مرده بر آید آب را نجس کنند  
 زیرا که صاحب هدایه در فصل البصید للمحرم نوشت که سلخه از جهاد و شتر  
 است و مشابه پوش و کفش و رسته پس در صورت عدم آماسیدگی و  
 بوسیدگی ببت و لو تاسی و لو در صورت تنفیخ و تفنیخ و تصدیه و لو آب کشند  
 مسئله اگر غوک خشکی در چاه میرد آب نجس نه گردد که غوک تری خشکی  
 در حکم برابر اند چنانکه در حسب المفتی نوشت که غوک خشکی و تری هر دو  
 برابر اند از مری و کدختن اینها آب پلید نشود و در هدایه گفته که آب  
 پلید نشود خواه غوک خشکی باشد خواه تری اما نزد بعضی پس آب پلید  
 کند پس برین برویت در عدم تنفیخ و تفنیخ ببت و لو تاسی و لو در تنفیخ  
 و تفنیخ دو صد و لو برابر است و فرق در غوک تری و خشکی آنست که غوک تری  
 را میان آشتها پرده از جلد باشد چنانکه در نیچه بط می شود و غوک خشکی را

آن پُرده نباشد کذا فی البدایه مسئله اگر تخوی در آب مرد و ریزه  
 ریخته شده و آب مخلوط نشود و غسل و تطهیر شبانه آن آب روا  
 بود نه نوشتن و نجس طعام چنانکه عنقریب بیان کرده می آید مسئله  
 اگر دم موشی یا گرنشی قطع شد و در چاه افتاد چاه بس گردد و اخراج دو  
 صد و دلو تا سه صد و لو آب لازم آید زیرا چه دم او خالی از خون خواهد بود  
 و از افتادن خون چاه نجس میشود و مجموع غائی مسئله اگر دوش تا پنج موش  
 در چاه بمیرد حکم گریه دارد یعنی در صورت عدم تنفیخ و تفسیح چهل دلو تا پنجاه  
 دلو آب برآرند و در تنفیخ و تفسیح دو صد و دلو زیرا که در جبهه مقابل گریه شده  
 و اگر زیاده از پنج موش است حکم گوسفند دارد یعنی دو صد و دلو آب کشیده  
 شود اگر چه نه آن سیده باشد زیرا چه در جبهه مقابل گوسفند شدن کذا فی  
 در مختار اما در مجموع غائی نوشته گفت ابی یوسف ج اگر یک موش  
 تا چهار موش بمیرد حکم تنبیل نگیرد یعنی در غیر آسیدگی بست دلو تا می  
 دلو و در آسیدگی دو صد و دلو آب کشیده شود زیرا که در جبهه زیاده از حیوان  
 اصغر نشده است و اگر پنج موش تا نه موش بمیرد حکم گریه دارد یعنی در غیر  
 تنفیخ و تفسیح چهل دلو تا پنجاه دلو و در تنفیخ و تفسیح دو صد و دلو و در  
 شود زیرا که در جبهه مقابل گریه شده و اگر زیاده از نه موش جمره است حکم  
 گوسفند دارد یعنی اخراج دو صد و دلو تا سه صد و دلو واجب آید اگر چه آسید  
 و بوسیده نباشد زیرا که در جبهه مقابل گوسفند شدن باید دانست که اگر  
 یکی موش هم از موشهای متعدد باشد اخراج دو صد و دلو واجب آید

اگر چه همه بانه آلوده باشند که بنوعی توضیح علی حده از این جهت موجب اخراج  
 دو عدد و یوناسه عدد دیو خواهد شد آب نجس در حکم حیواناتیکه دم مسفوح  
 ندارند یعنی خون سالن ندارد و جنسش یک فصل فصل حیوانات بحری که از آن  
 و بودن و مردن آنها در آب باشد چون ماهی و صدف و صخره یعنی خون تری  
 و غیر اینها بودن و مردن آنها در آب نجس است آب نجس شود مگر اگر حیوانی  
 از این حیوانات بحری در چاه میرود و زیره زیره شده در آب مخلوط شود  
 استعمال آن آب در وضو و غسل و تطهیر شایسته است زیرا که  
 این طاهر است و آب هم طاهر را استعمال آن در نوشیدن و شستن طعام  
 پس نزد محمد حرام است چرا که در آب شئی حرام مخلوط است خوردن آن  
 رو نیست بسبب حرمت اجزاء این حیوانات نه بسبب نجاست آب  
 کذا فی در مختار و النهایه و الکافی و الهدایه مگر حیوانات صغائر تر  
 مثل جراد یعنی بلخ و کس و بشته و زنبور و عقرب و کرمهای نباتات  
 و پروانه و دیگر کرمهای پرند و عنبره پرند که بیشتر در ایام رشکال بکثرت  
 پیدا میشود و دم مسفوح ندارند اگر چه همه با سوای جراد یعنی بلخ حرام  
 اند لیکن هیچ یکی از اینها آب را نمیکند اگر چه مرد و با شد باید که بنیازند  
 و در کرده استعمال آب نمایند و این حکم عام است خواه در چاه باشند  
 خواه در آوند یا سطله علقی یعنی زلوان که نیست که در بدن انسان  
 حیث نوشیدن خون می چسباند در بندی چونک گویند اگر مثل  
 نوشیدن خون در آب اندک آب را نجس نکند زیرا که دم مسفوح ندارد

و اگر بعد از نوشیدن خون در آب افتد نجس گشتن آب را بسبب نجاست  
 دم سفوح و مختار و قیمة سکه که در آب بر شیم و آب آن که در جزان یعنی  
 بشک آن ظاهر است کذا فی الوهبانیة باب ششم در بیان اعیان  
 نجسه یعنی چیزهاییکه بذات خود نجس اند و غیره است مگر فصل اول که باید دانست  
 که نجاست بر دو نوع است یکی آنکه سارع است و دیگری بآفتاب نجس کرده و این را  
 در اصطلاح فقها نجس گویند بفتح الجیم و دیگر آنکه بذات خود نجس نباشد بلکه  
 بذات خود طاهر است و نجاست وی عارضی است یعنی بسبب رسیدن  
 نجاست بعینه باو نجس شود و این را در اصطلاح نجس نامند که بجزیم  
 چنانکه چوب و پارچه که بذات خود نجس نیست بلکه بر بیان نجاستی باو  
 نجس میشود و بفتح اول ر نجس العین هم میگویند و فصل اول در ششم  
 اول یعنی نجاست عینه که از پاک کردن بذات خود طاهر نشود مگر چیزیکه  
 در در سید باشد از تعلیل نجس پاک میشود نجس العین بر دو قسم است  
 یکی مغایطه و دوم محققه مغایطه آنرا گویند که اگر از قدر در هم شد شستن آن  
 فرص گردد و نماز با و روا بود و اگر قدر در هم باشد شستن آن واجب  
 و نماز با و جائز بود و اگر کم از قدر در هم باشد شستن سبب و نماز بر  
 جایز یعنی در حق نماز بودن این قدر نجاست بالغ بر نجاست نیست و آنکه  
 این قدر نجاست طاهر است و در حقیقه نجس نیست تا اگر ذره ازین در آب  
 افتد یا بارچه تر یا بدن تر پس آب و بدن و بارچه را نجس گشتن و مقصود  
 از قدر در هم وزن در هم است اگر نجاست تن دار باشد چون غایط

انسان و خیال باکیان و محسوسات و مانند اینها و مقدار عمق کف دست  
 است اگر کف دست تنگ نباشد خون لول انسان و لول حیوانات تنگ  
 لول آنهم و غیر ذلک پس بخاستن مطلقه که حی جرم دوزخی بود اگر بر بدن  
 یا بر پارچه رسد نظر باید کرد اگر در وزن برابر در هم است شستن آن  
 واجب نماید اگر نیز مساحت کم از در هم نباشد و اگر در مساحت برابر در هم  
 باشد و در وزن کم از قدر در هم شستن آن نیز واجب نیست مساوی  
 خواه در وزن باشد خواه در مساحت موجب شستن میشود و وزن  
 در هم در عالمگیری یک شقال نوشته که آن چهار نیم باشد میشود و  
 مساحت در هم را مقدار عمق کف دست اعتبار کرده و ثنقه آنرا گویند  
 که اگر بر بدن یا بر پارچه رسد آن بخاستن از نایل پارچه و بدن که کوب  
 رسیده است شارب در حق نماز عفو کرده یعنی نماز با وضو جایز است اگر چه  
 نشسته باشد حتی که در آب یا بدن تر یا پارچه تر رسد ناپاک گردد و مرد  
 از ریح پارچه ریح آن قطع است که بوی رسیده باشد چنانچه استین  
 چون باستینه رسد ریح آن استین اعتبار کند نه ریح تمام بر بدن  
 همچنین اگر بدن رسیده است ریح آن بدن اعتبار کند و اگر در گریبان  
 رسد ریح گریبان اعتبار کند و اگر چادر یک تخته باشد ریح آن اعتبار  
 کنند و اگر دو تخته باشد و در هر دو تخته کم از ریح باشد بخاستن هر دو  
 تخته اگر بر یک تخته رسد اعتبار کند علی بن القیاس و مراد از ریح  
 بدن ریح آن بدن که بوی رسیده است چنانکه دست و پا و اعضاء عالمگیری



و نزد بعضی در حق پاد چه مساحت یک بالشت معتبر است طولاً و عرضاً پس  
مغلطه و مخففه همان نجاست عینه است که در حق نماز بعضی را شایع مغلطه  
گردانیده و بعضی را مخففه و هر یکی ازین هر دو بود و قسم مرئی و غیر مرئی  
آنکه دیده شود در ترمی و بعد خشک شدن هم چنانکه خون و پخیال ماکیان  
و لبط و دیگر حیوان و نجس سنگ و صیغ نجس لفتح صاد و ممل و سکون بار موحده  
و غیر جمعه یعنی رنگ ناپاک و تحیر مرئی آنکه بعد خشک شدن یا بسبب  
خاط شدن در آب دیده نشود چون بول و خرد غیره نجاستها سیکه نجس العین  
است اینست هر چیزی که از بدن انسان خارج شود و خروج آن موجب  
وضو و غسل باشد سواى یخ خار جازم بر چون بر از بول و منی و ندى  
دو ذی و دم مسفوح و ریم و زرد آب و خون حیض و استحاضه و نفاس و  
قی پری دهن و همچنین روث و احضا یعنی آید و گوشت و سقین معرب  
سرکین و مراد ازین نجسها هر حیوان چهار پایست و همچنین پخیال طیور غیر  
ماکول شکاری باری یا حقیقه خود و قاع و غرق سباع و تباثم و خمر و خمر  
بجسم اجزایه و جمیع اجزایه سواى استخوان و سم و شام و موی و دندان  
و ناخن آن که اینها نجس العین نیستند و قراره یعنی تلخه زهر حیوان و خون  
سائل همه حیوان از طیور و دواب اینهمه با نجس اندکذافی کتب الفقه  
و شیرینیه یعنی شیر حیوان مرده طاهر است نزد ابی حنیفه و نجس است نزد  
صاحبین رحمهم الله تعالى و بیضه ماکیان مرده طاهر است کذا فی القیبه  
مسئله بیضه اگر سخت شود بی نشستن ماکیان بر آن نجس است



بسبب عود کردن آن بسوی خون و نزول بعضی اگر چه خون نگشته  
 باشد نجس است اگر بوی بد و گندگی پیدا کرده باشد و در محیط است  
 که شیر عورت مرده و گوشت مرده و ماده گاو مرده طاهر است و لیس آن  
 یعنی شیراده خروشی نجس است بر ظاهر روایت و نزد محمد ج طاهر است  
 اما خورده نشود قنیه **مسئله** شیراده اسپ طاهر است و طلال محمود  
 النوادر **مسئله** شیر گربه طاهر است قاضی بخان و شمس الائمہ حلوانی همچنین  
 نوشته و یک روایت از عثمان بن خلاص است یعنی شیر گربه را همچو  
 لعاب گربه بعضی علما نجس گفته اند قنیه و فتویٰ بر آنست که لعاب  
 وی مکروه است بکراهت تنزیہی هدایہ استخوان فیل طاهر است علی  
 الاصح محیط **مسئله** پخال زناغ و بارما که شمع القح است یعنی سفید و  
 سیاه و خلط میکند میان دانه و جیفه نزد امام عظیم طاهر است زیرا که  
 گوشت وی حلال است اما نزد صاحبین پس گوشت وی مکروه است  
 و پخال وی نجس و فتویٰ بر قول امام عظیم است که ذافی عالمگیری و شرح  
 وقایہ و هدایہ و شرح او را و قنیه **مسئله** بول خفاش و حزنان طاهر است  
 و همچنین خز و موش زیرا که حفظ ازین ماستحبت و علیہ الفتویٰ و خز و  
 موش تا وقتی که اثر او طاهر نشود مغضبت **مسئله** بول گربه در سوای بدن  
 و ظرف آب عفو است فتویٰ بر همین است در مختار ابا نجاست مخففه از  
 نجاسات عینہ پس بول حیوانات کول اللحم است چون آهو گاو و گوسفند و بز و شتر  
 و امثال اینها که در حق بدن و پارچه شارب و تخفیف آن حکم کرده و خرطیو غیر

ناکول اللحم بر قول اکثر و بدایه نوشته که اختلاف است در آنکه غریط و غیره ناکول  
 مغلطه است یا مخففه پس نزد ابی حنیفه و ابی یوسف مخففه است و نزد محمد  
 مغلطه و نزد شمس الدین حنفی خلاف آنچه که صاحب بدایه نوشته متحقق است  
 چنانچه در الباب ذکر کرده که شمس الدین میگوید که الصحاح است که طاهر است نزد  
 ابی حنیفه و ابی یوسف و نجس است نزد محمد رحمهم الله تعالی و همچنین نوشته  
 شیخ الاسلام در مبسوط خود و در سراجیه نوشته که طاهر است مسلم بول گره  
 و موش و می خنمافتند و بعضی نجس است نجاست مغلطه و نزد بعضی مخففه  
 و نزد بعضی در حق بدن و آب و آوند یا نجس است و در حق پاچه طاهر است  
 و در روایتی از محمد آنکه سورگر به بکروه است اما بول وی فلما با سرج <sup>المفصل</sup>  
 مسلمه خیال اگر گس نجس است نجاست مغلطه بسبب شدت نطن آن یعنی  
 بسبب بودن آن سخت بد بوی پس اگر در آب افتد آب را بلید کند و همچنین بشک  
 گو موش مغلطه است مسلمه خیال طاووس و دراج طاهر است چون خیال  
 کبوتر قینه مسلمه روشت و خسی که او ازین هر دو نجس هر حیوان چهار پا به است  
 نزد صاحبین مخففه است محمد بن ابراآنرا طاهر فرموده جهت بلوی و همچنین است  
 مالک و در مختار مسلمه و خان نجاست اگر سبدن یا پاچه رسد ناپاک ننگد  
 عالمگیری پس اگر تنها گونا پاک در حقه نوشتند و در آن موجب نجاست نیست  
 و همچنین دوده و روغن ناپاک نجس نیست مسلمه مراره یعنی تلخ گوسفند  
 همچو خون وی نجس است و بر قول بعضی نجاست مخففه است چون بول  
 وی نزد ابی حنیفه و ابی یوسف طاهر است نزد محمد رحمهم الله تعالی

لهذا فی القنیه ودر مختارات النوازل نوشته که مراره هر حیوانی حکم بول  
 وی داد و **مسئله** جره بکلمه مجرم و تشدید را در محله یعنی فشیخا و یعنی آنچه  
 که حیوانات بعد خردن علف از گله کشیده در دهن آزند و آنرا خایه  
 باز فرو برند و در سندی آنرا با گویند و حیوانی نیز نماند پس آن چون  
 پیشک او با پاک است سراج الودج **مسئله** غنیکه در دل حیوانات  
 بعد قرح میاند طاهر است قنیه که بد یعنی جگر و طحال یعنی تلی حلال و طاهر است  
 مجموعه النوازل **مسئله** بول غول خشکی نجس است قنیه **مسئله** اختلاف  
 است در نجاست فی و صحیح روایت حسن است از ابی حنیفه رح که تا وقتیکه  
 قلیل باشد عفو است بر اینست که طعام برآمده باشد یا آب اما اگر صفر باشد  
 نجس است قنیه و قلیل باشد آنست که پری دهن نه برآمده باشد و چون  
 پری دهن برآمد کثیر باشد **مسئله** خر نجس العین است نجاست مغلفه  
 بالنصل القطعی و باقی اشهر مسکرات چون شیره بوجبل یعنی تازی و بنگ  
 و لبلبه و باد اللحم فشی غیر ذلک نزد صاحبین نجس است مغلفه بدلیل  
 کل مسکر خمر و زردام عظم طاهر است و در مختار نوشته که در باقی اشتر  
 روایات بغلیط و نجیف و کلمات است چنانکه در جبرائیل تغلیط را ترجیح  
 داده و در زهر فائق نجیف را ترجیح داده **مسئله** ناژی شربتی که آنرا  
 در سندی پسنوری گویند و پسنوی و پوار نیز می نامند تا وقتیکه کف  
 نه برآورده و ترش نگشته مسکرات حلال و طاهر است بشرطیکه ظرف  
 آن را در دهان خود نگذارد و در غلظه باشد اما احتیاط ازین است

اولی است تا عوام و غلطه نماند و مسک و غیر مسک را برابر کنند طعام  
 و گوشت بجهت فاسد گرد و گنده شود بحدیکه طبیعت هیچ انسان آنرا قبول نکند  
 حرام است خوردن آن لیکن نجس نیست اگر بر پاچه یا بدن رسد سقز  
 آن واجب نه آید و همچنین نان سوخته بحدیکه قابل خوردن نباشد حرام است  
 زیرا که از مطوعات خارج شد مسکله شور باز پیدا کردن بوی بد ناپاک  
 نمی شود قینه مسکله طعام چون گنده شود و متغیر گردد و غایت التعمیر بخیر  
 میگردد و برداشتی از تغیر حرام نمی شود یعنی نجس نمیکردد و مجدداً تکرار آن  
 در میان هر دو روایت توفیق داده بدین وجه که مراد از تغیر در روایت اولی  
 نهایت تغیر است و در روایت ثانیه مطلق تغیر قینه مسکله گوشت  
 چون بوی بد پیدا کند حرام است و چون آن قینه غالباً مراد از بوی بد پیدا  
 شدن در گوشت نهایت تعفن و غایت گندگی باشد چنانکه بالا مذکور  
 شد مسکله گوشتی که در و کرم پیدا شود و بد بو گردد و ظاهر است  
 قینه کرم هم که ظاهر است مسکله نجاست موجب حرمت است پس نجاست که نجس  
 ناپاک با حرام باشد و حرمت موجب نجاست نیست پس ضرورت نیست که نجس  
 حرام باشد ناپاک هم باشد چنانکه خاک و زهر با حرام اند و ناپاک  
 نیستند اکنون حکم این نجاسات عینیه در حق چاه مفصل است  
 میشود مسکله اگر بول و براز انسان و بنی وندی و وونی و دم  
 و ریم و عرق آن و پخیال و کیان و لبط و زرد آب و قی و پری و دهن و خون  
 حیض و استحاضه و بول و خر و سباع بهایم یعنی چهار پایه و رنده و لعاب

و عرف آن و پخال باکیان و بلط و خون سائل جمیع حیوانات که خون دارند  
و خمر و خنزیر و مینه و پوست مبتدیه با غت و گوشت آن و جزو پخال سوکن  
البیوت چون مار و موش و سام ابرص و کرفش و تخاش و کور موش و جز  
تکلمی اگر ذره هم ازین باد آب افتد آب رنجس کند اخراج تمام آب آب  
کرد و دفتوی هر دو صد و نواته صد و لویت مسکله روشت و خصی که مراد  
ازین هر دو رنجس هر حیوان چهار پایه است اگر در جاه افتد نزد محمد رح چاه بحر  
نشود جهت بلوی و نزد ابی یوسف ناپاک شود و اخراج تمام آب لازم آید که در  
در مختار چنانکه بالا گذشت مسکله پخال طیور را کول اللحم و همچنین پخال سباع  
طیور یعنی طیور شکاری اگر در چاه افتد اصلاً آب از آن نکشند در اصح روایات  
بجهت تغذ حفظ ازین با کذا فی تنویر الابصار و شراح آن بول موش را نیز  
بهین حکم شال کرده و در مختارات النوارل نوشته که پخال طیور صغار را کول  
الحم ظاهر است پارچه و آب رنجس نکند و همچنین هر پخالیکه بوی ندارد و مسکله  
اگر روشت خشک یا سرگین بسیار خشک در آب افتد گفت ابی یوسف شاح  
که آب نزد من آنست که آب پاک ماند و نجس نه گردد و یا ندانم و این  
مسکله روایتی از ابی حنیفه کذا فی القینه و در کافی آورده که سرگین  
قلب باشد یا کثیر خشک باشد یا نر آب ناپاک کند بعد بر آوردن  
هر یک از آن اخراج تمامی آب واجب گردد و نزد ابی یوسف سرگین  
قلیل خشک آب را نجس نکند مسکله اگر لیک و دو شک فشر و گوشت  
و مثال این چاه افتد آب را پدید نکند سخنان او و وجه سخنان

آنکه بباست که دو آب گرد چاه هامی گردند و بشک می افکند و بسبب هو  
در چاه می افتد و حفظ ازین تغذ پس عفو کرده شد قلیل از ان و اگر  
کثیر باشد آن آب پلید شود و چرا که ضرورت در کثرت داعی نیست بعد  
بر آوردن هر یکی از ان دو صد و لو آب کشند و فرق نیست در خشک  
و تر شکسته و سالم و نیز فرق نیست درین حکم میان بشک و روث و خصی  
چنانکه در بدایه مذکورست و کثیر بر قول صحیح است که بشک آن قدر باشد  
که در کشیدن آب کسی دلو خالی از بشک بر نهد چنانکه در نهاییه و شرح مبسوط  
ذکر کرده و در تبیین گفته که این حکم شامل است چاه های شهر و صحرا را چرا که  
در چاه شهر ضرورت بدین داعی می شود **مسئله** اگر بول فشاء در چاه افتد  
آب نجس کند نزد ابی حنیفه و ابی یوسف تمام آب کشیده شود و بر قول  
محمد آب را نجس نکنند و وجه اختلاف است که بول جمیع حیوانات ماکول اللحم  
نزد محمد طاهرست و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف نجس است نجاست مخففه بدایه  
و احوط است که چاه را نجس کنند و صد و لو آب کشیده شود و بهین محمول بر  
**مسئله** بول خفاش و جژان اگر در آب افتد آب نجس نکند چنانکه یار چاه  
نجس نمی کنند قاضیان **مسئله** اگر باره گوشت حیوانی مرده غمرند بوج  
در چاه افتد چاه را نجس کند اخرج دو صد تا سه صد و لو آب لازم آید **مسئله**  
در ششم دوم یعنی چیز پاکیزه بذات خود نجس نباشند بلکه نجاست عارضی  
نا پاک شده باشند از طاهر نمودن پاک می شود چنانکه  
پا چپ و چوب و مانند اینها که بذات خود طاهر است

اگر نجاشی در روی رسد ناپاک کند آنرا و از تطهیر پاک میشود **مسئله**  
در واقعات حاصیه نوشته که اگر دریای یا پارچه گل برسد و گل گز کند  
و قدم نباشد نماز گزار و البوقه و وقتیکه اثر نجاست نیاید و احتیاط  
آنست که بشوید کذا فی عالمگیری **مسئله** خاک پاک چون  
آب نجس گسل شود یا آب طاهر یا خاک ناپاک آید و صحیح آنست که گل نجس  
شود و قاضی خان و در فنییه نوشته که اگر در آب نجس خاک را گل کنند یا نجس  
چون نش و غیره در گل آمیخته شود اعتبار کنند غلبه را اگر نجاست غالب بود  
گل ناپاک است و اگر خاک غالب است گل پاک بود بجز الاصل الا که حکم کل  
**مسئله** زمینی یا سفوف که از گل سرگین آمیخته اند و دوده باشند و خشک  
شد یا پارچه تر بر آن افتد نجس نشود عالمگیری **مسئله** اگر پارچه پاک  
را که تر باشد در پارچه طاهر پیچد و اثر تری بر پارچه ناپاک در پارچه طاهر  
شد لیکن نه چند آنکه اگر افشرد و شود متقاطر گردد پس صحیح آنست که پارچه  
طاهر ناپاک نشود و همچنین اگر پارچه پاک بر پارچه نجس تر از زمین ناپاک  
گستراند و اثر تری دیده شود و بیشتر در افشردن متقاطر نگردد پس و آب  
صحیح پارچه طاهر پاک ماند خلاصه **مسئله** اگر کسی سیاهی تر بر زمین ناپاک یا  
بستری نجس گذارد و آب بآب آنکس پدید نشود عالمگیری **مسئله** اگر سکه  
بر بباطنی خن پدید آید اگر زین خشک باشد بباط طاهریت و اگر تر باشد  
و اثر نجاست پدید نشود همچنین بباط ناپاک نشود قاضی خان **مسئله**  
گفته که بر نجاست نشسته بر بدن و پارچه می نشیند بدن پارچه را ناپاک

نمکند که آنکه غالب و کثیر باشد قاضی خان **مسئله** اگر لول آدمی و لول  
که سفند در پارچه سر محققه را نایج منغلط کنند یعنی لول آدمی را اعتبار  
باشد ای قدر در هم نه رنج پارچه عالمگیری **مسئله** اگر انار بند از نمک  
رنگ بافند لا باس به خلاصه **مسئله** اگر شیار نجسه نجاست خارجی  
چون پارچه ناپاک یا چوب ناپاک یا پایپوئس متصل یا خذف راه یا شست  
یا پارچه سنگی ناپاک یا برگ کاه ناپاک و هر چه باشد اینها بود در چاه افت  
چاه را نجس کند بجز بر آوردن اینها و صد تا سه صد دلو آب کشند و اگر  
بر آوردن اینها شغل گردد و مثلاً خدنی ناپاک در چاه افتاد و کم شد پس  
دو صد دلو آب کشند چاه طاهر شود زیرا که در ضمن طهارت چاه آب نجسه  
هم طاهر می شود **مسئله** زنی حائض که کسفت داشته باشد چاه آب میکشد  
اگر احیاناً کسفت در چاه افتاد از بر آورده دو صد دلو آب کشند و اگر  
کسفت در چاه گم شود بی اخراج آن اخراج دو صد دلو کفایت میکند  
بطهارت چاه **مسئله** اگر دلو می یا سبوحه ناپاک در چاه افتد بعد از آن  
آن با اخراج دو صد دلو آب چاه طاهر گردد **مسئله** باید دانست که احکام  
سور حیوانات در باب چاه مختلف است پس ضرورت افتاد بدینستن حال  
سور آنها و بحجت آنکه بعضی از آن نجس العین است حکمش بهمین باب بیک  
فصل مدین میشود **مسئله** در آسار جمع سور یعنی پس خورده و این بر  
خلاف قیاس است که قیاس آن بود که جمع سور اسوا باشد **مسئله**  
سور آدمی طاهر است بسبب شرافت و کرامت و می زیر ایه حرمت است



وی بسبب کرامت وی است نه جهت نجاست وی و مسلم و کافرو  
 جنب و جانفرو طاهر همه باو درین حکم برابر اند مسلمه سور حیوانا است  
 تا کول اللحم از طپور و دو آب سواک را بطوایکیان طاهر است بسبب طهارت  
 لعاب وی و لعاب متولد میشود از گوشت و گوشت این با طاهر و حلال است  
 اما سور را بطوایکیان پس مکروه است بجهت مخالطت منقار او نجاست  
 و اگر مکروه نشود با نیطور که منقارش زیر پای آن نرسد سور وی  
 مکروه نبود بسبب حفظ منقار او از مخالطت نجاست کذا فی الهدایه و  
 در بعضی روایات سور ابل یعنی اشتر و سور اقمربیتی گاو و آنکه جلاله باشد  
 یعنی در بند نباشد مکروه است بجهت عدم حفظ و منقش از مخالطت نجاست  
 کذا فی المحيط الشری مجتهدین هر حیوانیکه منقش از خنثی نجاست محفوظ باشد  
 سورش مکروه است چنانکه بپوشش مسلمه سور خنزیریه و سگ و سوس  
 بهایم در زنده چون شیر و لبن و گاو و شغال و روباه و راسو نجس است  
 هدایه سور سگ بروایتی از مالک صح طاهر است و بروایت دیگر از و  
 نجس است و علیه الفتوی کذا فی در مختار و حاشیه عنصام بر شرح و قفا  
 مسلمه اگر سگ بدن یا پا چهره را بدین بگیرد پاک نشود تا وقتیکه اثر  
 تری دیده نشود و برابر است که در حالت غضب گرفته باشد یا در  
 غیر آن و همین مختار است شرح منتهی المصلی مسلمه سور گریه خانگی  
 طاهر است مکروه هدایه مسلمه اگر چه گریه از اقسام در زنده است لیکن  
 بسبب بودن وی از طوافات سورش طاهر است لیکن مکروه بکرمیت

تنزیهی و همین صبح است پس خوردن وی اغیار را کرده است  
 ساکین را کرده نیست للضرورة عالمگیری بلکه طاهر است بلکه اگر است  
 اسبب استعمال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ظرفی را که سوخته آن رسیده بود بی پاک  
 کردن مکمل اگر بلبید گریه یا چه را شستن آن واجب نیاید بحسب  
 تعدد حفظ ازین بخلاف بدن که اگر بلبید بدن را شستن آن واجب  
 گردد بعد از ضرورت مجموعه النواذر مکمل سوخته و شستن نجس است  
 حرار از طوافات نیست قنیه مکمل سوخته و اگر البیوت چون  
 گرفت و موش و کور موش و مار و شپش و مانند اینها که در خانامی باشد  
 کرده است بکذا فی الهدایه و در مجموعه النواذر از خلاصه نقل کرده که صبح  
 آنست که اگر است و تنزیهی است تا اگر با وجود آب مطلق ازین  
 آب با وضو کند و آب باشد و همچنین در حسب مفتی نوشته و صاحب  
 تنویر الابصار آنرا مشکوک گفته و شایع آن قائل بطهارت وی است للضرورة  
 مکمل سوخته طاهر است مکمل سوخته و غسل مشکوک است  
 و خلاف است درین که شک در طهارت وی است یا طهوریت وی صحیح  
 آنست که شک در طهوریت وی است و عرق وی مانع جواز صلوئه نیست  
 اگر چه زیاده از قدر دریم بود پس همچنین سو روی و حکم مشکوک آنست که اگر  
 آبی سوای وی نباشد وضو کند بدان آب و تیمم نکند و نماز گزار و طاهر است  
 بالیقین حاصل آید کذا فی الهدایه و اگر وضو بدان آب کند و اکتفا بر تیمم کرده  
 نماز گزار و نماز بنور حقیمین اگر وضو بدان کند و تیمم نکند نماز جایز نباشد

ن گوشت که در خوردن نباید که در جیفه خورست قیام ظاهر است چنانکه مشاهده است

لیکن اگر آن آب مشکوک را بریزد یعنی بمک کرده نماز گزار در رواست  
مسئله سو فیل نجس است شرح او را پس اگر از خرطوم وی آب بریزد  
یا پارچه رسد ناپاک کند قاضی خان مسئله سوطیو غیر کول اللحم همه ما  
مکروه نیست برابرست که شکاری باشد چنانکه بازو و بچری و شاهین و غلیوه  
و غیر ذلک با جیفه خوار چنانچه عقاب و غراب سود یعنی زراغ سیاه و  
سوی ازین مسئله زراغ قسم القع یعنی سفید و سیاه آنکه در دیار ما  
سوروی طاهرست نزد امام عظمی سبب حلت گوشت آن که گوشت وی  
حلال است بجهت آنکه خلط میکند در میان غده جیفه و نزد صاحبین صحیح  
نجس است بسبب مکروه بودن گوشت آن و فتوی درین باب بر قول امام  
اعظم است لیکن معمول خوردنش نیست عملاً بر قول صاحبین زیرا که احتیاط  
و بر کولات اولی است و در باب سور و پخیال عمل بر قول امام عظمی اوفق و  
ارفق است مسئله سور گز و طاهرست بقیاس سور زراغ القع که آنهم  
مثل القع خلط می کند میان جیفه و غیره جیفه بلکه غذا است او  
جیفه کمترست پس اینهم حلال خواهد بود و سور شش طاهر بر  
قول ابی حنیفه ح و رویش صحیح بنظر جامع این روایات نماند  
اگر بر کرد طفل دیو از چاه و بر سخت آب آن را در کوزه خو  
سپس آب باستینش فستاد و در کوزه داخل شد آن کوزه  
طاهرست مگر آنکه نجاست آسین وی متحقق باشد قنیب  
مسئله افتادن غبار نجس در آب اعتبار ندارد

طاهرست و اگر خاک ناپاک در آب افتد آب را نجس کنند پس اعتبار خاک را باشد نه غبار را قنیه مسلمة اگر موشی از چاه مرده بر آید و قبل از آنکه چاه پاک کرده شود تمامی آب چاه فرو رفت و خشک شد پس عود کردن آن آب طاهرست و نزد ابی یوسف بعد عود کردن آب یک دلو کثیفه شود و نزد محمد ح بست دلو و اگر فرو رفت بقدر بست و لو پس باقی آب چاه طاهرست قنیه مسلمة اگر یک کس خبر دهد نجاست آب و دو کس طهارت آن یا بالعکس یعنی دو کس نجاست خبر دهد و یک کس طهارت آن پس حکم کرده شود بر قول دو کس اگر هر دو جانب خبر دهند برابر باشند سیح حکم کرده نشود لیکن حکم کرده شود بر طهارت آب بمقتضای اصل یعنی اصل هر شی طاهرست و خبر نمیشود مگر بعارض و چون احلا الفرفین حرام باشد و جانب مخالف اعلام حکم کرده خواهد شد بر قول حر و اگر خبر دهد یک حر بر نجاست آب و دو عابد بر طهارت پس قیاحتی نیست بوضو کردن از آن مختارات النوازل مسلمة سوال کردن از حال آب شرط نیست یعنی پرسیدن از کسی که این آب پاک است یا ناپاک ضرورتی ندارد و اعتبار لا اصل یعنی اصل هر شی طاهرست پس همین را اعتبار کنند مختارات النوازل و این حکم شامل است چاه را و حوض را مسلمة آبی که نجس باشد بر مذہب آبی حنیفه و طاهر باشد بر مذہب شافعی و از آن آب که ردخم کرده اند با طعامی بخت اند خوردن آن حرام است حنیفه را پس باید که بسبک خوراند باید بدین کسی شفعوی که تقلد شافعی را خورده و نشر حلال است و در مختار

مسئله گفت ملک صح چاهیکه جاری باشد ناپاک نمی شود بوقوع  
 نجاست در آن زیرا که آب از جانب زیرین بر می آید و از جانب بالا کشیده  
 می شود پس حکم آب جاری دارد مختاراً التوازل اما در مجموعه النواذر نقل  
 المختار الفضاوی نوشته که از ابی حنیفه و ابی یوسف صح مرویست که آب چاه  
 ناپاک نمی شود چون آب جاری نگردد آنکه متغیر شود یکی از اوصاف ثلثه رنگ  
 یا بوی مزه **مسئله** چاه آب اگر قریب بریا بوعه باشد پس تا وقتی که متغیر  
 نشود یکی از اوصاف ثلثه آب چاه آب طاهرست نظیر می و این را حدیث  
 معین نیست حتی اگر گرده گز مفاصله باشد و یافته شود و اثر بریا بوعه در  
 چاه آب پس چاه آب ناپاک شود و اگر مفاصله یک گز باشد و اثر یافته  
 نشود گاهی ناپاک نگردد محیط و در محیط السرخسی همین را صحیح نوشته که از  
 فی عالمگیری و در شرح و قایم مفاصله گز را اعتبار نموده اگر وجه الماء  
 مساوی باشد و اگر وجه الماء بر و مساوی نیست پس اگر فاصله کم از دو  
 گز هم باشد برین روایت نیز چاه نجس گردد زیرا که مساوات وجه الماء  
 شرطست برای نجاست **مسئله** چاهیکه گردان زن بهر آب جمع می شوند  
 و پایی و بار چاه آنها نجس باشد و آب از پایی ایشان میچکد و در چاه برسد  
 یا سوراخ برزانو نهاده بر سر می نهند و قطرات آن در چاه می افتد چاه  
 طاهرست **مسئله** اگر غمقی آب چاه ده گز باشد نجس نمیشود  
 بافتادن نجاست تا وقتی که متغیر نشود یکی از اوصاف ثلث در صبح شرح  
 حد الفضاوی در مختار **مسئله** اگر آب در چاه بقدر حوض کبیر باشد

یعنی مقدار درده بود پس بخش نمیشود بافتادون بخاسته مگر به تغییر  
کسی وصف از اوصاف ثلث فتنه سکه در چاهیکه گریه موش  
را جراحت کرده است تمام آب باید کشید زیرا که بعد از جراحت خون از  
موش برآمده باشد و اگر نه کرده است و گریه موش هر دو در چاه است  
فتادند و مرده برآمدند هشتاد و لو آب باید کشیدی و لو از بسبب موش  
و پنجاه اسبب گریه و اگر موش مرد لیکن اما سیده نیست و گریه زنده برآمد  
پنجاه و لو آب باید کشیدی بسبب مردن موش و بسبب زنده  
به آمدن گریه فتادی و اگر گریه مرده غیر آسیده برآمد و موش زنده  
سزاوار آنست که هفتاد و دو کوشند پنجاه جهت موت گریه و بسبب و جهت  
زنده برآمدن موش و اگر هر دو زنده برآیند هیچ آب کشیده نشود دیگر  
اطمیناناً للقلب و لو تا بسبب دو کوشند و در نمای گفته که این در صورت  
که موش از گرفتن گریه بگریز کرده و اگر گریه کرده باشد تمام آب برآورده شود و باب  
هشتم در بیان آب را که یعنی آب بسته و آب جاری یعنی اب ان  
شمله دو فصول فصل اول در مسائل آب بسته سکه آب بسته  
چون کثیر بود حکم آب جاری دارد یعنی از افتادون بخاسته ناپاک نمی شود  
اما آنکه متغیر شود یکی از اوصاف ثلثه آن از نو دریا و مژه و اتفاق  
علما و عمل شایخ بر همین است و آب کثیر را حدی معین کرده اند که کم از  
ده درده نباشد که زانی محیط و مراد از ده دره آنکه در مریح بهر یک جانب  
از آن ده ذراع باشد که در چهار جانب حیل اگر میشود و در ثلث هر یک

جانب پائزده گز و رنج گز و خمس گز بالا باشد کذا فی در مختار و در مدو  
 چهل هشت گز باشد در تمام دو کذا فی الخلاصه و معتبر در گز ذراع که پانجا  
 است در مختار و عالمگیری نقل از ابن تیمیّه و آن شش و بیست که است چهار  
 انگشت میشود کذا فی عالمگیری نقل از ابن تیمیّه و در در مختار نوشته که  
 آن هفت قبضه و یک نرگشت در آخرین قبضه که آنرا سه انگشت قرار داد  
 پس برین قول مفتی یزدی ذراع سی و یک انگشت میشود اما عمق آب در ده  
 نین معتبر است که در اعتراف یعنی در گرفتن آب از کف دست پشت بر  
 زمین نرسد و بگل نه آید **مسئله** حوض کبیر یعنی حوضیکه در ده درده باشد  
 اگر نجاستی در وی افتد پس اگر نجاست مرئیه باشد موضع افتادن آن  
 ناپاک گردد و از آن موضع بقدر حوض صغیر گدازند و ضو نمایند و حوض صغیر  
 مربع چار و چارست یعنی بهر یک جانب چهار گز باشد که در چهار جانب  
 شانزده گز میشود عالمگیری و اگر آن نجاست غیر مرئیه باشد پس نزدیک  
 مشایخ عراق حکمش همچنین است و نزدیک مشایخ بخارا ناپاک نمیشود آن موضع  
 و رو است وضو کردن از هانجا خلاصه و همین قول ثانی صحیح است شرح الواج  
**مسئله** حوضیکه از جانب اعلی وسیع باشد که مقدار ده درده بوده یا  
 زیاده از آن و از جانب اسفل تنگ یعنی کم از ده درده و از آب ملو باشد  
 ناپاک نمیشود از افتادن نجاست تا وقتی که آب بجانب اعلی باشد که مقدار  
 ده درده است و چون آب کم گردد و مقدار رسد که آنجا ده درده است از وقت  
 نجاست ناپاک گردد و در مختار **مسئله** حوضی که از جانب اعلی که کم از





قاتی نیست که آب نجس تالاب پر کرده ماند و اگر نجاست بر حشمتی باشد  
 که آنکه میرسد در غیر موانع نجاست مجتمع میشود تا آنکه در دره شود  
 و بعد از آن تا ماضع نجاست رسیده و همچنین تا آنکه بر چشم آید آن آب  
 طاهرست زیرا که آب طاهر بقدر دره شده و نجاست رسیده و نجاست  
 آب در دره را نجس نمی کند پس گویند آب دره دره نجاستی همانا و نجاست  
 صورت اول که از فی عالمگیری مسئله اگر غیری یعنی تالاب ناپاک شد  
 بعد از آن خشک گردید حکم کرده شود بر طهارت زمین آن پس اگر بار دیگر  
 در آن آب در آید اختلاف است در آنکه نجاستش عود نماید یا نه و ظاهر آنست  
 که عود نماید عالمگیری مسئله اگر کسی بنید مردی را که وضو میکند از آب  
 حوض ناپاک واجبست بر بنیده که خبر دهد وضو کنند و از نجاست آن  
 و بروایتی واجب نیست قنیه مسئله اگر کسی بنید مجنبی را که در حوضیکه  
 کم از ده دره باشد غسل زنجابت می کند پس واجبست بر بنیده  
 که ازان حوض آب خود گیرد زیرا که آب بسبب مستعمل شدن پلید شد  
 و اگر بنید دیگر را که ازان حوض آب بگیرد پس بر این بنیده واجب نیست  
 که بنید کند آن شخص دیگر را از نجاست آب که بسبب مستعمل شدن غسل  
 جنایت لاحق گردیده قنیه مسئله حیز برای سائله چون شیر و گلاب و دیگر  
 یعنی شیء نیشکر و عصیر حکم آب دارد پس اگر در دره بود به افتادن نجاست  
 ناپاک نشود تا وقتی که مزه یا بوی از آن متغیر نگردد و در روایت اصح  
 که از فی در مختار فصل دوم در آب روان و آب روان آنست که بر گاه

و این اصل طریق ششماخت آب جاری است که اصلا درین تکلفی  
 نیست کذا فی شرح الوقایه و الکثره و الخلاصه و زیاتی در محقق و عرض شرط نیست  
 بها بقدر عمق باید که در اجتراف لخت و ست در کل نه آلاید و عرض هم اگر چه  
 قدر یک باشد یا کم از آن بود کافی است و حکم آب جاری آنست که ناپاک  
 نمیشود تا وقتی که متغیر نمیشود و مزه یا بویارنگ آن بسبب نجاست و برهیز  
 است فتوی کذا فی المضمرات اگر چه شی نخبل العین هم در آن افتد مثل  
 متیه و خمر و خنزیر و خون و غیر ذلک ناپاک نشود بی تغیر کسی را و اوصاف  
 ثلثه نیتة المصلی مسئله اگر سگی در نهری افتد و بند کند عرض نه را  
 و آب بر بدنش شده جاری می شود پس اگر آبیکه ملاقی بدن کلب است  
 قلیل است از آبیکه ملاقی نیست جایز است و صور از آن آب در سفلی نه و اگر آبیکه  
 ملاقی بدن کلب است بپوشیده از آبیکه ملاقی نیست فتوا از آن نیز چون کذا فی المحیط شرح الوقایه  
 و التنجیس صاحب الهدایه و نزد ابی یوسف رج جایز است و صور کردن  
 بآن آب تا دافعتی که متغیر نشود و از اوصاف ثلثه کذا فی شرح الوقایه اما فی  
 قلت و کثرت آب ملاقی و غیر ملاقی پس از مسئله مابعد واضح می شود  
 مسئله اگر خنزیری یا مرداری در نهری باشد بهیچیکه از زیر آب  
 دیده میشود بسبب قلت آب بسبب صفای آن و تمام عرض نه را  
 مسدود کند پس آب ملاقی بهیچن العین زیاده است از غیر ملاقی بآن  
 و صور از آن جایز است و اگر زیر آب دیده نشود یا تمام عرض نه را  
 بند نکرده بلکه کم از نصف عرض مسدود باشد پس آب ملاقی بهیچن

تکلیف است از غیر طاعتی و وضوء اذان جائز است میط مسئله اگر آب  
از جانبی علی منقطع شد و هنوز جاری است حکم کرده شود بر جریان  
آن قاضی بخان مسئله اگر قریب نابدان بر سقف بنجاست باشد و آب  
باران بهگی یا نصف ازان یا زیاده از نصف بنجاست رسیده روان  
شود آن آب ناپاک است و اگر بهگی یا نصف ازان یا زیاده ازان طاعت  
نجاست نمی شود ظاهر است و اگر بر سقف بنجاست به چند جا باشد و قریب  
نابدان نبود آب باران که از نابدان جاری شود ظاهر است و آنرا حکم آب  
جاری است عالمگیری مسئله اگر بر سقف بنجاست بود و بوقت بارش از  
سقف چکید صحیح است که آبیکه از سقف میکید ظاهر است تا وقتی که بارش  
موقوف نیست مگر آنکه متغیر شود رنگ یا بو یا مزه زیرا که آن آب بارش  
است و باران حکم جریان دارد و چون بارش موقوف شود بعد ازان  
آب سقف چکید آن آب نجس است چرا که چون بارش منقطع شد حکم جریان  
بهم منقطع شد کذا فی المحیط و همین را مشایخ متاخرین اعتبار کرده اند  
کذا فی مختاراة النوازل مسئله حوضی صغیر که داخل شود در آن آب  
از یک جانب و خارج میشود از جانب آخر پس جائز است وضوء کردن  
از آن حوضی بهر جانب و بهرجهت است قوی بدون تفصیل آنکه  
اگر باشد حوضی صغیر چهار در چهار یا کم ازان پس جائز شد  
علاکه باشد زیاده از چهار در چهار جائز نبود کذا فی الزاهدی و معراج  
الدراية و کذا فی عالمگیری و شرح الوقایح مسئله حوضی صغیر که

ناپاک باشد آب آن پس داخل شد آب طاهر در آن حوض از جانبی  
 و در آن گشت از جانب آخر گفت فقیه ابو جعفر چون سیلان کرد آب  
 حوض حکم کرده شود بطهارت آن و همین است مختار صدرا الشیخ محیط  
 و مختار اة النوازل مسلمة اگر حوض صغیر که ناپاک باشد و داخل گشت  
 در آن آب طاهر از جانبی و خارج نگشت از جانب آخر لیکن مردمان پی  
 در پی آب از کف می بردارند آب آن حوض طاهر شود و طهریه زیر آن  
 اعتراض بمنزله جریان است و مراد از اعتراض متوالی یعنی گرفتن آب  
 از کف دست پی در پی آنست که ساکن نشود آب از حرکت در میان گرفتن  
 و دوبار از آب پی مسلمة اگر از حوض ناپاک مردمان آب بگیرند آب دیگر در آن  
 داخل نمی شود یا برعکس این یعنی آب دیگر در آن داخل شد و مردمان  
 از آن آب نمی گیرند پس تمیز اکثر ناپاک شود و اگر مردمان هم آب  
 بگیرند و آب دیگر هم در آن داخل میشود پس نزد اکثر ناپاک نمی شود و قاضی  
 محیط مروئیت از ابی یوسف رح که آب حوض حمام بمنزله آب جاری است  
 ناپاک نمی شود بافتادن نجاست تا وقتیکه اثری نجاست دیده نشود حتی  
 که اگر کسی دست خود در حوض حمام اندازد و بدست او نجس باشد  
 حوض ناپاک نشود بلا خلاف آنجهت ضرورت ثبوت المصلحة انقلا عن نوادر  
 اگر جاری در آب جاری بول کند و در شمع آن یعنی شواره بر پاچه  
 افتد ناپاک شود و آن پارچه تا وقتیکه بیفتن نداند که این شمع  
 بول افتاده است مختار اة النوازل مسلمة اگر در حوض نجاستی باشد و آن

در آب جاری که در دو غماشین سطحی نخواهد آمد این دریاچه سوار و شده  
 صحیح نیست که تخمین کنند چنانچه را حکم بقیل لایزول باشد که شرح نموده  
 المصلی سئل اگر کسی خدنی نایاک یا چوبی نایاک یا عذره در آب  
 افکند و در شانش آن بریاچه برسد نایاک نشود و بید چیه او قتیله اگر سنج  
 بریاچه ظاهر نشود بر آب است که آب را که باشد آب جاری و فخله میرسد  
 و به اخذ الفقه ابو الیث و عالمگیری سئل اگر بر نهری جاری صف  
 مروان و وضو می کنند جایز است یا نه است هو الصیغ مقیة المصلی سئل  
 اگر کسی از حوض مغیر نهری کند و آب جاری کرد و وضو نمود از آن نهر  
 و آب آن وضو بجای مجتنب است از آنجا و بگری نهری کند و روان کرد  
 از آنجا و وضو ساخت ازین نهر نانی و مجتنب گشت آن آب بجای  
 و بگری از آنجا کسی دیگر نهری کند و روان ساخت و وضو نمود و بگری  
 قیاس پس وضو هموار و باشد لیکن در میان هر دو وضو مجتنب شد  
 آب مسافت شرط است اگر چه مسافت قلیل باشد تا حکم جریان توان  
 کرد عالمگیری باب نهم در تطهیر اجناس شتمیه فضول فصل اول در  
 اقسام تطهیر و احکام آن بدانکه نظیر اجناس و منزل نجاسات و دوازه  
 چیرست اول غسل بفتح غین مجمره و سکون سین ممله یعنی شستنه  
 دوم مسح بفتح میم و شاد و صاد ممله یعنی بکیدن از زمین و سوم مسح  
 یعنی پاک کردن با شل از دست و یا با چوبه یا دم واک بفتح واک ممله  
 و سکون لام یعنی مالیدن بر زمین یا چرخ حرکت بفتح حاء و سکون رازها

یعنی تا بعد از بار بار چرب و روغن و دست با آب پسیدن اعضا  
 از دست ششم اعراف یعنی سخن گفتن و غلبان که سه غن  
 معنی و سکون لایم یعنی جوشن و اذن برانش ششم  
 طرح بفتح نون و سکون زاء معجز و حامی معنی اعراف آب انهم استعما  
 یعنی برگشتن از خالی بجای و تبدیل با سیت و هم دباغت یعنی صاف  
 کردن چرم و باز و طوبایط بدوا و غیره یا زویم و کات بفتح ذال معجم یعنی  
 فرج و و آرد هم جفاف بفتح جیم و فار اول یعنی خشک شدن اما قسم اول  
 غسل ششم شستن پس باید دانست که این عام است و مثال است  
 همیشه یا اگر جمله چیز باز غسل پاک میشود و گوی می چندی که صلاح و قابل  
 شستن نیست چون دهن یعنی روغن و غسل بفتح عین ممل و سکون  
 سین ممل یعنی شمرده و پس بکشد ال ممل و سکون بار موحده و سیر  
 ممل یعنی و و شاب و شیر و شکر و غیره و مثال این که مخصوص غلبان است  
 و آب چاه که مخصوص برنج است و چیزیکه تمک شده باشد یا شربکه  
 سرکه شده باشد و مثال این که مخصوص با سیت است و مملد شکر  
 مخصوص بدباغت و گوشت و پوست حیوانات و غیره که اول اللحم که مخصوص  
 بزکات است و شکر نبات و آرز و مثال این گاهی پاک نمیشود چون  
 ناپاک گرد و ممله غسل بسیار یعنی شستن چیز با دست است  
 آب مطلق یعنی آب بارش و چاه و شیره و دریا و آبکه از درخت خود بخود  
 متقاطر شود بی علاج و غیر فلک از آنچه که وضو و غسل با آن جایز باشد

و بعد چنانکه غسل کرد از آن نجاست بر آن ممکن باشد اگر چه وضوء و غسل آن  
درست است و چون سبک شود و کباب و سبک از درخت یا شتره افشوده  
شود اگر طاهر و سبک نیست باشد و آب سبک و طاهر و عرقیات  
و مانند اینها که چیز را صاف بآن توان کرد و وقت افشودن آن چیز آب آن  
افشوده شود و اگر چه وضوء و غسل بآن روا نباشد اما آنچه که تصفیه اشیا  
بر آن ممکن نباشد بلکه خود محتاج به شستن گردد و قابلیت افشودن که  
شستن شستن است ندارد چون شیر و روغن و روغن و شمع  
و شیر و روغن و غیره پس غسل اشیا ازین بادرست نیست و از آنجا  
دیگری باینها نتوان کرد مسئله از روغن تفسیر نجاست روا نیست زیرا که  
از افشودن افشوده نمی شود کافی و همچنین است و پس و عصیرینه  
افشوده انگور تبیین اگر نجاست مرئیست باشد چون بر از آن  
و پنهان مایان و مانند آن پس چون زائل شود عین آن بشستن و  
افشودن حکم کرده شود و بطهارت آن اگر چه بشستن یکبار زائل نمیشود  
و اگر بسکه بار هم زائل نشود عین النجاست بشوید و عصر نماید تا آنکه زائل شود  
و از آن اثر نجاست مانند داغ و بوی و رنگ اگر بی مشقت حاصل آید  
ضروریست و اگر دشوار باشد از آن ضرور بنویسند و از احتی که برای زایل  
اثر نجاست تکلف نکرده شود آب گرم یا آب صاف بون مسئله  
اگر کسی رنگ کرد یا چرچ خود را به نیل یا پاک یا دیگر رنگ یا پاک یا رنگ کند  
دست خود را از خاک نجس باید که بشوید آنرا تا آنقدر که آب صافی برآید و



و از آن رنگ ضرور نبود فتح القدر و در مجموعه النوا در نوشته که پارچه  
 بنیل نجس رنگ کرده باشد شستن سه بار پاک گردد مسئله اگر کسی  
 زعفران در ظرفی بزرگ کردن حل نمود و در آن بول افتاد پس از آن زعفران  
 پارچه را رنگ کند بعد از آن سه بار بشوید پارچه پاک شود همچنین است  
 در صلوٰۃ الاثر از حسن بصری رحم و گفت هشام این قول اصحاب ماست  
 رضی الله عنهم **مسئله** بر پارچه یا پوست روغن نجس افتاد و پاک  
 کرد آنرا سه بار و عین آن زایل گشت و بعد شستن آن اثری نیست باقی  
 ماند این را اعتباری نیست مجموعه النوا در وجه اخذ القفه ابو اللیث و هو  
 الاصح کذا فی الذخیره **مسئله** اگر چیزی نجاست غیر مرئی رسیده چون  
 خمر شستن سه بار پاک میشود پس اگر آنچیز قابل عصر و اهرن است سه بار  
 عصر نماید و بار سوم مبالغه در عصر نماید حتی که اگر بار چهارم باز عصر نماید متعلق  
 نشود و اگر احتمال تقاطر دارد آنچیز تا پاک ماند ظاهر نشود و معتبر در عصر و  
 غاسل است چنانکه در شرح و قایه نوشته و در صلوٰۃ مسعودی گفته که در  
 تا فتن جامه اعتبار قوت جامه راست یا قوت تابنده و  
 را اگر جامه قویست اعتبار قوت تابنده راست و اگر جامه ضعیف است  
 اعتبار قوت جامه راست انتقی و در غیر روایات الاصول آنست که افشردن  
 یکبار کافیست نه الدفق و اوسع و علیه الفتوی کذا فی الغرائب و النوازل و الکافی  
 لیکن باید که اگر اکتفا با فشرودن یکبار نماید بار سوم عصر نماید **مسئله** اگر بر پارچه یا  
 شطرنج پارچه ریشی یا نمد اینها از آنچیز قابل فشرودن است نجاست غیر مرئی رسیده



باید که آنرا بشوید و عصر نماید و باز بشوید و عصر کن همچنین سه بار یکبار در  
 بد سویم بآنقدر عصر کن آن قدر که اگر باز عصر نماید تقاطع نگیرد و پس چیزها  
 طاهر شوند و اگر بعد شستن هر بار عصر نکند بلکه در نوبت اخیر عصر بمیان لغزیده  
 حکم بر طهارت کرده آید چنانکه مذکور شد اما چیزی را همیکه قابل افشردن باشد  
 چون کتخت پوش و قصعه یعنی کالشنه بزرگ چوبی و نفا چوبی و آوند های  
 گلی و ظروف نخی و برنجی و چینی و شیشه و قری و طلائی و آهنی و غیره  
 سنگی و شیشه و قند و تسبیح و عصا و موزه و آبپوش و امثال آنها  
 از آنچه قابل عصر نیست اگر نجاست مرئی متدار با آنها رسد چون بر آرد خون  
 و غیره بآنها نشوید آنرا از ازل شود عین آن اگر چه اثر نجاست باقی ماند  
 که از آن آن تکلف گردد و اگر نجاست غیر مرئی با آنها رسد چون بول و خمر  
 و آب ناپاک پس بشوید آنرا خشک کن و همچنین ناسه بار و حد تخفیف  
 آنست یعنی خشک کردن آنقدر باشد که نقاط آن منقطع گردد اگر چه بی با  
 ماند کافی البتین و در محیط شش نوشته که شستن و خشک کردن بر  
 یار در صورتیست که نجاست را جذب کرده باشد چنانکه شیشه مذکوره اگر  
 نوباشد و کثیر الاستعمال نباشد اما اگر نجاست را جذب نکرده چنانکه  
 شیشه مذکوره کند و کثیر الاستعمال باشد پس شستن بسبار بدون خشک  
 کردن پاک گردد **مسئله** اگر برسد بول در بنیزی مستعمل همچو مانده یعنی  
 خوانیکه بر طعام باشد و محور کبریم و سکون جار حمله و فتح و او و سکون  
 راه مملو چوبیکه آرد خمیر کرده بدان بین سازند و در بنیزی میلن گویند

و قصه یعنی کالسه بزرگ چوبی و فقیر پس بر نردآب بر اینمه سه بار بکشد  
یعنی خشک کردن هر بار ظاهر شود و یک هم کند یا نکند یعنی از دست بمالد یا نه  
کذا فی القیة **مسئله** اگر بر شیشه یا سنگ یا آهنی نجاست غیر مرئی رسد  
یاک میشود شستن یکبار چون زیاده آب بر آن ریزد و بروایتی اینست  
که اگر نباشد بر اینمه چرک و رنگ پس ظاهر شود شستن یکبار و اگر بر اینمه  
چرک و رنگ باشد شستن سه بار پاک گردد و قیة **مسئله** ظروف گلی  
نوعی مستعمل چون ناپاک شود شستن سه بار و خشک کردن هر بار پاک  
میشود زیرا که ظروف گلی نوبازب رطوبات میشود و اگر کهنه و کثیر الاستعمال  
باشد چنانکه دیگر گلی مستعمل که در مندی یا نڈی گویند و آنرا که در مندی  
کڑا هی گویند و اشال این چون ناپاک شود و خشک کردن هر بار حاجت  
نیست صرف شستن سه بار ظاهر گردد زیرا که سبب کثرت استعمال جانو  
رطوبات نه میشود و همچنین ظرفی که بران روغن کرده باشد چنانکه مرتباً لاهی  
سبوی لاهی و سفال و پیال لاهی بیشتر در بار میسازند و همچنین ظروف  
چینی مثل جامدان و پیال و غیره و لک درین همه چیز با حاجت خشک نمودن  
هر بار نیست شستن سه بار کافی است زیرا که اصل جذب رطوبات نمیکند  
و حال اینها مثل ظروف بسی و آهنی و سنگی است **مسئله** ظروف گرانبا  
چون پلید شود آنرا بشوید بهر طور که هست مکلف در برداشتن آن ضرر  
نیست قیة **مسئله** خم گلی کتان که برداشتن آن معتذر باشد چون  
پلید شود باید که آب اهد را و انداخته بشوید و بعد شستن آب غساله را

بریزد به نیکه تواند ممکن باشد چنانکه از طرف خورد یا با غتراف یعنی از  
 کف دست آب بریزد چون آنقدر آب ماند که بدن گردش دشوار باشد  
 از پارچه ظاهر نشستن نماید یعنی آب بقیه را بردارد و باز بشوید و آب غسل  
 به همون پنج بریزد از پارچه ظاهر دیگر همان پارچه سابق را پاک کرده از آن  
 نشستن کند همچنین تا سه بار پس پاک شود مسئله خم کلان که آنرا در تیز  
 نصب کرده باشند چون ناپاک شود بنجاست غیر مرئی پس سزاوار است  
 که بعد خشک شدن ظاهر شود و چون ناپاک شود بنجاست مرئی پس بعد از آن  
 نجاست چون خشک شود پاک گردد زیرا که شیء منصوب در ارض حکم ارض  
 دارد چنانکه در مقام آن گفته آمد انشاء الله تعالی مسئله خم شراب که گند  
 و مستعمل باشد به شستن سه بار پاک شود تا صیقل یابد لیکن اگر بوی شراب  
 در آن باقی ماند تا نارخانی و اگر بوی شراب به شستن نرود پاک نشود مگر  
 بسبب که ساختن یا انداختن در آن مختاراة النوازل مسئله اگر در کوزه نو  
 شراب کرده باشد چون برزد آب در آن سه بار و هر بار ساعتی گذارد و پاک  
 پاک نشود و این نزدیک آب به سه گاهت خلاصه و نزد مجلس گاهی  
 پاک نشود مختاراة النوازل ظاهر آنست که باند آنستن آن کوزه در  
 آتش سوزان کوزه گران پاک شود نزد محمد رحمه الله علیه اگر چه چوب  
 سچا ستمی عارض شد به شستن سه بار پاک گردد حاجت تنگ کردن  
 هر بار نیست و همچنین است موزه و مکعب و آن سه زده است مکعب و از  
 تا شش انگ و جبهه موق و آنهم موزه چوبی است که بر بالای موزه مینوشند بر آ

حفظ موزه اول از نجاسات اگر بر اینجه نجاستی برسد بر خنثی آب سه بار  
 پاک گردد بدون خشک کردن قنیه و در قنای برهانیست که مختار است  
 که نشوید و بگذارد و باز تا و قنیه تقاطع موقوف شود و ترمی برود و  
 خشک کردن شرط نیست مسئله اگر بر موزه بول رسد بر خنثی آب  
 سه بار ظاهر گردد اگر چه پاک نکرده باشد قنیه همچنین حکم کرده خواهد  
 شد در پلویش مسئله کارومی را باب ناپاک آب داده باشند  
 نزدیک ابی یوسف هم پاک نشود تا آنکه آب دهند آن را باب پاک  
 سه بار پس پاک شود عالمگیری و در روایتی از ابی یوسف هم آنست  
 که بشتن سه بار ظاهر میشود مسئله اگر دانه های غله چون نخود و گندم  
 وجود اشغال این در بول یا خمر افتاده و یا ماند چند آنکه بسبب جذب رطوبت  
 ببالید آن را بشوید و در آب آنقدر گذارد که همان مقدار ببالد که از  
 نجاست بالیده پس آنرا خشک سازد و باز بشود و همان قدر در آب  
 دارد که مقدار سابق ببالد باز خشک نماید همچنین سه بار پس  
 پاک خواهد شد اگر مرده بودی نجاست در آن باقی ماند اگر دانه های غله در نجاست  
 افتاد و فوراً بر آورده شد که رطوبات اصلاً جذب نکرده بود پس بشتن  
 سه بار بتنجیف پاک شود عالمگیری مسئله نان چون ناپاک شود  
 بشتن سه بار ظاهر گردد بشرطیکه نجاست را جذب نکرده باشد مسئله  
 زمین و درخت و هیزم که باو نجاست رسیده باشد بسبب بارش بدان  
 از نجاست زایل گشت پس زمین و درخت و هیزم پاک گردد زیرا که بارش بدان

بروینز که غسل است عالمگیری مسئله چون بر زمین نرم بول رسد  
یا خمر افتد بر خنث آب تله بار پاک گردد اما اگر زمین سخت باشد پس بریزد  
آب و دلتک نماید بعد از آن بیارچه تری اثر جذب کند همچنین سه بار پس  
طاهر شود و اگر بریزد آب کثیر بر آن تا آنکه نجاست متفرق شود و اثر آن  
باقی نماند پس بگذارد تا آنکه خشک گردد و طاهر شود قاضی خان مسئله بویا چون پدید  
شود و نجاستش خشک گردد در شستن دلتک هم ضرورت نیست تا آنکه نجاست  
لاملم گردد و شسته شود و اگر نجاستش ترست پس اگر بویای قصب یعنی  
بی مانند آن باشد از آنچه جانب رطوبات نیست پس شستن سه بار پاک  
میشود و با خلایف و خاصه دلتک جفاف نیست زیرا که جذب رطوبات نکرده است  
محیط و قاضی خان و خزانة المفتین و اگر بویای دوری باشد یا اشغال آن  
از آنچه جاذب بر رطوبات می شود باید که بشوید آنرا و خشک کنید بار بشوید  
و خشک سازد همچنین تا سه بار پس پاک گردد و نزدیک ابی یوسف راح و علیه  
الفتوی می شرح غیة المصلی و برو عالج است که در آب روید و از آن حصیر  
یعنی بویائی بافند و بر سر آن مانند ششم چیزی جمع شود و همچو ذره و پنبه  
در هوا پروند و کذا فی الصراح مسئله بویای برگ تاز و خرمالونی و نازیل  
و سیتلپائی و آنچه غیر نیست می بافند و مانند اینها که دیار اکثر مسلمانان  
اگر نجاستی بآنها رسد و صورت خشک بودن نجاست دلتک هم در شستن  
ضرورت و در صورت تر بودن نجاست سه بار بشوید و دلتک و جفاف  
ضرورت نیست زیرا که اینها بسیار جاذب رطوبات نیست چنانکه قصب

که روایت آن بالفرض با آنکه شستن کلمه بویا که در هندی گویند  
خوانند بضم کاف عربی بر وزن طوس و دیگر که آنرا گوندری و صفوف  
مساحد که از جانب هر شد آباد و در دیار می آید اینها اگر بلبی شود سه بار بشوید  
و بر با خشک کند پاک گردوز را که این اشیا جانب است همچو دروی  
چنانکه مذکور شد اما اگر نجاست خشک باشد دلك هم ضرورت و اگر  
تر باشد دلك ضرورت است کلمه بساط یعنی بستر و چیلنجی و دروی و  
قالین هر قسمیکه باشد و سوزنی بویا اگر ناپاک شود و آنرا در آب جار  
گیرد و خواه یکشب بگذارد تا آنکه چهار پالش آب برو جاری ماند پس پاک گرد  
و همین صبح است در شرح نفعه اصلی و خلاصه همچنین نوشته و صاحب  
شرح و قایه قید یک شبانه روز داده تا آنکه هشت پالش آب برو جار  
باشد و فتوی بر اول است کلمه اگر بشوید چیزی در غدیر یعنی تالاب  
و غیر یاربزد آب کثیر بر آن یا خود آب برو جاری نشود پس شرط نیست درین  
افشردن و خشک کردن و مکرر غوطه دادن که بدون اینها ظاهر میشود و  
همین مختار است در مختار کلمه چنانست شستن بار چه و او ند  
و غیر دلك بی یک وقت یا دو وقت باید و روز مثلاً بیک وقت یا گیر و زکیار  
بشوید و وقت دوم یاربزد و غم و بار بشوید پاک گرد و توالی شرط  
نیست چنانکه در طهارت جاه و اعضاء شرط نیست جهت حصول مقصود  
فتاوی قاضیان مبالغه فی البیرو کلمه اگر بار چه ناپاک را در محله طرف  
بشوید یا در یک ظرف تمه بایشوید و غم نماید و بار چه و ظروف تمه بایست

جهت تسهیل و تیسر الناس که بیشتر عادت بچین است عالمگیری مسکله مردی  
 یکپای برپای و دیگر نهاده غسل میکند پاک میگردد پای زیرین او از آب بالا  
 بکلاف و منوزیر که بدن در جنابت حکم عضو واجد میگرد پس غسل پاک  
 و دیگر می رانجنس نمیکند و در وضو بر بدنی حکم جداگانه دارد آمانزد آبی و در پس  
 شستن پای زیرین در غسل هم واجب است زیرا که از غسل پاچی بالا پاک  
 زیرین بخش می شود قینه اما قسم دوم یعنی مص نفتح میم و تشدید  
 صلا مملعه بمنه مکیدن پس این مخصوص بکسی چیز نیست بلکه بیشتر اشیا  
 ازین پاک می شود مسکله اگر بر بدنی نجاست رسیده باشد و اثر مکید  
 از زبان تا آنکه اثر نجاست زایل شود پس حکم کرده خواهد شد بر طهارت  
 آن بدن و همچنین سکین بکسرین مملو تشدید کاف عربی و سکون یا  
 تحتانی یعنی کار و قاضیان مسکله پارچه ناپاک بکسین پاک می شود  
 محیط مسکله طفل شیرخوار اگر بر سرپتان بادر قی کرد و سه بار  
 شیر نوشید و مکید از زبان سرپتان زن پاک شود و دهن  
 کودک نیز پاک است قاضی خان مسکله اگر بسبب قی کردن  
 یا آمدن خون از بطن و دندان ناپاک شد و کف انداخت سه بار  
 یا ساعتی برومی بگذشت دهن پاک شود اما قسم سوم یعنی مسح  
 مانگین از پارچه پس این مخصوص است در رنگ و شبیه و مسخ نانو  
 چینی و برنجی و دیگر هر چه که در آن سختی و ملاسه باشد اما آنچه سختی و ملاسه نداشته باشد  
 چون پارچه حریر و امثال اینها و او ننگی و مانند این پس از مسح پاک نشود مسکله اگر بر جا

یا شیشه یا سفالین روغن یا بنیرم خراطمی نجاستی رسد بمسح پاک میشود  
 چون اثر آن زایل گردد قینه مسکه آهنی که بر آن صیقل کرده باشند  
 همچو شیشه و کار ذو یا شیشه صفا غیر کننده و مانند اینها اگر نجاستی بر آن  
 رسد پاک میشود بمسح از خرقه طاهر یعنی از پارچه پاک خوب مسح کن پاک  
 خواهد شد چنانکه از غسل پاک میشود محیط و برابست که نجاست و  
 جرم باشد یا غیر ذی جرم طرب باشد یا بالمش یعنی نجاست تندر عجز  
 تندر و خشک و تردین برابست از مسح پارچه پاک می شود عین همین  
 فحار و مفتی پست مسکه آهنی رنگ خورده همچو کار و شمشیر که رنگ  
 خورده باشد و شیشه منقش یعنی شیشه که بر آن کنده کرده باشند بمسح  
 پاک نمیشود مسکه اگر جای حجامت از مسخ خرقه پاک و تر تنه بار مسح کند  
 آن موضع حجامت پاک شود حاجت شستن نیست زیرا که مسح بخرقات  
 طاهرات مبلوات کار غسل میکند محیط خسی در قینه نوشته که اگر بمسح  
 یکبار هم از آن خون شود موضع حجامت پاک شود مسکه اگر برسد  
 نجاستی در نطع یعنی شکمهای کام و شستن آن ضرر دارد پس از پارچه  
 تر و پاک مسح کند همچنین سه بار پس پاک خواهد شد قینه مسکه یعنی  
 دگر بفتح دال مملو و سکون لام و کاف عربی یعنی تاش بر زمین پس  
 مخصوص است بموزه و پا پوش مسکه نجاست ذی جرم اگر بموزه  
 پا پوش برسد و خشک گردد طاهر میشود بدک یعنی موزه را بر زمین بالدا تا  
 آنکه نجاستش زایل گردد حکم طهارت وی کرده آمد و اگر تر باشد پس نزد



ابی یوسف پاک می شود بدک اگر در دلك مبالغه نماید تا آنکه اثر نجاست  
هم باقی نماند و علیه الفتویٰ لعموم البلوی قاضی خان و در مختار مسئله  
نجاست غیر ذی جرم چون خمر و بول و آب نجس و غیر ذلک بسبب احتلاط  
از غیر او چون خاک و خاکستر و مانند آن حکم ذی جرم دارد تا آنکه اگر بر موزه بوی  
یا خمر افتد و بر آن خاک اندازد و آنرا دلك نماید پس پاک گردد و علیه الفتویٰ  
للفرقة عالمگیری و در مختار چون بر پوستین نجاست ذی جرم رسد  
و خشک گردد بسبب دلك پاک میشود چنانکه موزه مضمرات اما قسم نخم  
یعنی فرک بفتح فاء و سکون راء معنی مالش پارچه بر پارچه بدو دست  
یا مالیدن اعضا از دست پس مخصوص است مسئله در پارچه اگر منی  
رسید و خشک گردید بفرک پاک می شود یعنی از دست پارچه بر پارچه مالد  
تا آنکه منی از پارچه زایل شود و این در صورتی است که سر و ذکر طاهر باشد  
و استنجا پاک کرده باشند اما اگر سر و ذکر پاک نباشد یا انگار بر کلوخ کرده باشد  
و منی او در پارچه رسد یا بر چوبیسبب فرک پاک نمیکرد و عالمگیری و در مختار  
و صحیح است که در میان منی مرد و زن فرق نیست یعنی هر دو بفرک طاهر  
می شود زاهدی مسئله اگر بعد فرک اثر منی مثل داغ و بوی باقی ماند پارچه  
طاهرست چنانکه بعد غسل هم اگر اثر منی باقی ماند طاهرست زاهدی مسئله  
چون منی در پارچه افتاد تا وقتیکه تر است و خشک نشده است بسبب فرک  
پاک نمی شود و غسل آن واجب است عالمگیری منی چون در بدن رسد پاک  
نشد و گاهی از فرک طاهر نگردد و راست که منی خشک باشد یا تر

و این مروت است از امام اعظم همچنین نوشته در کافی و قاضی خان و خلاصه  
و تمام بهر اید که کرده گفت شایخ یا طاهر میشود بسبب فرک زیرا که بلوی  
در آن است دست مسلم چون منی بر موزه رسید خشک گردیده جایست  
فرک در آن یعنی آن موزه طاهر بسبب فرک میگردد کافی مسلم اگر نفوذ  
کرد منی در باطن یا چه فرک کفایت میکند در آن و همین است صحیح تبیین مسلم  
پارچه که از آن اثر منی بسبب فرک زائل شده باشد اگر در آن پارچه آب  
رسد یا پارچه تر آن رسد مختار است که نجاستش عود نکند خلاصه مسلم  
اگر در پارچه دو تو یعنی دو نرته مثل دو هر منی رسد صحیح است که بله زیر آن و  
فرک طاهر شود چنانکه بله بالا از فرک طاهر میشود قنیه مسلم نجاست غلیظ  
یعنی تنه را چون بیارچه رسد و خشک شود و فرک پاک گردد لیکن صحیح  
است که بدون شستن پاک نشود و قنیه اما قسم ششم یعنی احراق  
یعنی سوختن پس مخصوص است باوندای گلی و ظروف مسی و آهنی و قلعی  
و بسته و شیشه و تنور و گل و هر چیزیکه متحمل آتش باشد اگر چه این چیزها  
از غسل هم پاک نشود مسلم اگر خشت خام یا کوزه از گِلِ پاک ساخته  
باشند بعد سوختن و نجس پاک گردد عالمگیری مسلم پیشک چون سوخت  
خاکستر گردد نزد محمد رح خاکستر طاهر است علیه الفتوی خلاصه و همچنین است  
حکم عذره چون خاکستر شود پاک گردد و بجرائق مسلم اگر تنور  
گرم کنند از نجس با هر چه نا پاک پس نزد محمد رح تنور پدید شود و گاهی پاک  
نشد و نزد ابی یوسف رح بعد گرم کردن آن بسیار از پیزم پاک تنور پاک

گردد و اگر گرم کنند از بهر مپاک بعد از آن از نجس پس بگیرم کردن یکبار  
از بهر مپاک گردود در شرح بنزدوی نوشته که این بر تقدیر  
که گرم کرده شود تنور نو غیر مستعمل اول مرتبه از نجس و رنه کفایت میکند  
گرم کردن از بهر مپاک یکبار نیز دالی یوسف و همچنین گفته امام عظیم  
در ظاهر الروایت قینه **مسئله** اگر از پارچه ناپاک و تر تنور را مسح کنند  
یا آب نجس در آن افشانند و بعد از آن نان پزد و با حتمی ندارد و از  
ابی یوسف بی حدیث است که در تنوری که سرگین سوزند خوردن نان آن  
مکروه است و گفت ابو حامد اگر تنور میفروزند از لشک و سرگین مکروه است  
نان آن تنور و اگر آب پاک بر آن افشانند که تهش باطل گردد و گفت  
بنزدوی اگر استی در آن نبود قینه ظاهر است که مراد از کراهت کراهت  
تنزیه است **مسئله** حرام کلی استعمل و غیر مستعمل و ظروف و روغن  
و ویک آوند کلی اگر لید شود چون در آتش سوزند طاهر گردد **مسئله**  
ظروف لقره و طلا و کفیل آهنی یا مسی یا دیگر ظروف که تحمل آتش  
باشد چون ناپاک شود از سوختن در آتش پاک گردد **مسئله** قلع  
اگر نجس شده باشد بعد گداختن پاک شود بخلاف موم ناپاک که از  
گداختن پاک نمی شود و در مختار و همچنین سب و حبه چون ناپاک  
شود از گداختن پاک می شود چنانکه این خبر با از غسل پاک میشود از احراق  
نیز فائده باید دانست که ظروف مسی از قلعی پاک میشود اگر بعد قلعی پاک  
ناپاک سرف کنند و الا با ناپاک خواهد شد و بی تطهیر پاک نخواهد شد و محمول

قلعی گران همچنین است که بعد قلعی کردن در آب ناپاک ظروف را سرد  
 میکنند و اگر از آب پاک سرد کنند حاجت تطهیر نیست اما قسم هفتم  
 یعنی غلیان بمعنی جوشان بر آتش پس مخصوص است روغن چراغ  
 و روغن زرد و شعله و دس و شیر مسکه غسل یعنی شرب  
 و دس یعنی دو شاب شیر و نمشکر و غیره و عصیر یعنی آفشورده انگور  
 اینهمه با چون پدید شود در دلی نهاده آب اندخته بر آتش تند و جوش  
 دهد تا آنکه آب سوخته گردد و مقدار اصل شی باقی ماند همچنین سه بار پس  
 پاک شود و کذا فی عالمگیری و قدینه و در مجموعه سلطانی نوشته که آب همون  
 آنچه که طهارت آن منظور باشد بدو سوخته گرداند و در مختار نوشته  
 که طاهر شود لکن یعنی شیر و غسل و دس و دهن جوشان سه بار  
 انقی ترجمه و در قدینه نوشته که گفت رکن هبای در شهدانیا حجره کرد  
 پس یافتیم آنرا بعد طهارت تلح مسکه گوشت که با شراب پخته باشند  
 چون جوشد بدو سرد کنند همچنین سه بار پس پاک شود و در مختار مسکه  
 کنند که شراب پخته باشند گاهی پاک نشود و به یقینی در مختار مسکه  
 آرد که شراب خمیر کرده باشد چون بریزند در و سکر تا آنکه اثر آن  
 زایل گردد آرد پاک شود و خوردنش حلال باشد در مختار مسکه  
 آرد که خمیر کرده باشند از شیر بوجبل یعنی تازی سزاوار است  
 که حکم کرده شود نجاست وی و خوردنش روا نبود چنانکه باور و قوی  
 و دیگرانها که در عمل نصاری بیشتر مروج است و خمیرش بی تازی

نه میشود خوردنش روا نیست زیرا که شیعه کلمه جمل نزد امام محمد و ابی یوسف  
 حکم دارد و بر قول امام عظمی اگر چه حکم ندارد و لیکن بسبب بلید بودنش  
 از نجاست خارجی ختمش ظاهرست و این نجاست بسبب طنج چختن آنست  
 نمیشود و الله تعالی اعلم و صاحب در مختار ذکر کرده که نجاست مغلطه است  
 و در باقی اشهر بر سبکات روایات تقلید و تخفیف و طهارت آمده است  
 چنانکه در سحررائی مغلطه نوشته و ترجیح داده و در نه فائق تخفیف گفته و مفتی  
 نوشته انتهی و ترجیح طهارت را سند کتابی ننوشته و ظاهرست که  
 روایت طهارت در صورتی باشد که نجاست خارجی بومی راه نیافت  
 باشد و این لبس شاذ و نادرست که در تازی نجاست خارجی نه افتد  
 اما قسم ششم یعنی استحاله یعنی گشتن از حالی بجالی و متبدل شدن  
 ماهیت آن لبس مخصوصست به چیزهایی که خسل العین باشد مملکه  
 حمار بادی که حیوانی در کان نمک افتاد نمک شاد پاک است و خوردن  
 آن حلال است زیرا که ماهیت مبدل شد عالمگیری مملکه سیراب  
 چون نجس آن خاک گردد و نزد امام عظمی و محمد طاهر شود و نزد ابی یوسف  
 طاهر نگردد محیط سرخسی مملکه دهن ناپاک را چون صاحبون زند  
 پاک شود در مختار و زایدی مملکه شراب چون سرگرد پاکست  
 و خوردنش جایز مملکه موشی در شراب افتاد و غیر آسبیده برآید  
 و آن شراب را سرکه ساختند سرکه پاک است و خوردنش جایز و اگر موش  
 از شراب آسبیده برآید و بعد از آن سرکه گشت پاک نشود و خوردنش

غیر جائز و همچنین اگر در عصر سرکه دهن انداخت و آن حصیر سرکه گشت  
خور و نش خائز نبود زیرا که نجاستش منوز باقیست چرا که سبب سرکه  
شدن شرابیکه در نجاست خارجی باشد پاک نمی شود قاضیخان **مسئله**  
در شراب اگر بول افتد بعد از آن سرکه شود و خوردنش حرام است و  
سرکه ناپاک است خلاصه **مسئله** سرکه ناپاک چون در شراب افکند  
و آن شراب سرکه گردد پاک نشود آن سرکه و خورده نشود چرا که نجاست  
وی مبتدل و تغیر شد قاضیخان **مسئله** خمریکه از شراب ملو و پیر شد  
بعد از آن شراب از آن کم کرده سرکه سازند پس خمر نامقا سیکه سرکه در آن  
موجود است آن قدر پاک شود و آنکه از سرکه خالصیت پاک نشود زیرا که شراب  
در تمام خمر جذب شده بود و سبب سرکه گشتن همانقدر ظاهر شد که  
سرکه در آن موجود است و آن قدر که خالی از سرکه است چگونه پاک نشود  
مگر آنکه چندی سرکه را در آن خمر گذارند تا آنکه آنخمر سرکه بهر قدر خمر که خالی  
است بسد و اثر خمر را متبدل کند قاضیخان **مسئله** اگر کوزه شراب  
در خمر سرکه اندازد و نیافتد شود منزله بابوی شراب مباح است خوردن سرکه  
بهانوقت قینه **مسئله** اگر قطره شراب در سرکه افتد و او بنود خوردن  
آن سرکه فی الفور یعنی تا وقتیکه آنقطره هم بسرکه متبدل شود محیطه گفت  
ابو حاد مباح است سرکه بهانوقت قینه **مسئله** اگر ریاحیه شراب  
افتاد بر خمر سرکه در آن پاک شود و عالمگیری **مسئله** شیر نهو جمل یعنی  
تاثری چون سرکه گردد حلال است خوردن آن اگر نجاست خارجی در آن

نباشد و در نه بعد سرگشتن بهم خشن ماند و پاک نگر و چنانکه خمر مسئله  
 اگر تازی را سرکه ساختن منظور باشد باید که در ظرف طاهر گیرد تا وقتیکه بر  
 درخت ماند از دهن انداختن ظهور و چهار پایه مثل زراغ و بوزنه و خر س  
 هم احتیاط دارد که این جالوز با اکثر سردخت رفته تازی می نوشند  
 و منقار در آن می اندازند و بر منقار زراغ بیشتر نجاست می ماند بسبب  
 خوردن نجاست پس بر صورت تازی نجاست خارجی ناپاک خواهد شد  
 و سرکه آنهم نجس خواهد بود از سینا احتیاط نماید و سرکه سازد خوردنش  
 مباح باشد اما قسم قسم یعنی دباغت بمعنی صاف کردن چرمینه  
 از رطوبات خواهد بود و آب شد یا بدون آن پس مخصوص است بجلد  
 حیوانات بپخته اند که دباغت بر دو قسم است حقیقی و حکمی حقیقی آنکه بدو  
 دباغت دهند و حکمی آنکه با ش خاک دباغت دهند یا در آفتاب یا در هوا  
 بگذارند تا آنکه خشک شده حکم دباغت پیدا کند عالمگیری مسئله  
 اگر بعد دباغت بر جلد آب رسد یا پارچه تر بوی رسد اصح آنست که  
 نجاستش عود نه کند خواه دباغت حقیقی باشد یا حکمی عالمگیری مسئله  
 پوست بر حیوان بپخته از دباغت پاک میشود مگر جلد انسان که قابل دباغت  
 نیست و صلاحت آن ندارد و پوست خنزیر زیرا که جمیع اجزایه سخیل العین  
 است گاهی پاک نشود زایدی مسئله جلد را صغیر دباغت پاک نمیشود  
 چرا که متحمل دباغت نیست در مختار مسئله قیصل الجید یعنی پوست بگندد  
 اند که در مندی کجلی گویند پس آن طاهر است در مختار و عالمگیری

مسئله پوست سوش صلیح و پخت نیست و بد باغت پاک نمیشود در مختار  
 مسئله حیوانیکه جلد آن بد باغت پاک میشود بزکوة هم پاک میشود عالمگیری  
 قسم و نهم یعنی زکوة بمعنی فسخ پس مخصوص بچیان است سوا  
 انسان بسبب شرافت و کرامت و می و سوامی حتریز بسبب نجاست او  
 مسئله جمیع اجزای حیوانات از فسخ پاک میشود مگر دم مسفوح و همین  
 است صحیح عالمگیری نقل از من محیط و سرخسی مسئله اگر گوشت یا پوست  
 یا چرب یا کبد یا طحال و دیگر اجزاء حیوانات غیر مالکوات ضرورتی داعی  
 شود آن حیوان را فسخ کنند که از فسخ پاک میشود جمیع اجزای حیوانات  
 سوامی دم مسفوح پس استعمال آن سوامی اکل مثلاً در دوا می مالش  
 و غیره روا بود لیکن فسخ بشر ایضا باید و ذکر آن در فصل ذبح مذکور خواهد شد  
 انشاء الله تعالی قسم یا زود هم یعنی نزع بفتح زون و سکون زای  
 سحر و جاسمی مهمله بمنجه اخراج آب از چاه پس مخصوص است به چاهها و سایل  
 این مفسد آتش و حاد و ابواب چاه مبین ششم و او از دهم  
 یعنی جنات بمنجه خشک شدن پس این مخصوص است بزمین و بر خیز  
 بزمین منصوب باشد چنانکه درخت و دیوار و حص یعنی گچ و سنگ  
 و نشت تمام پنجه که بزمین فرس آمده باشند و ستون مکان  
 و سقف و دیگر اجزاء سقف چون تخت و مشتمیه و غیر ذلک تا وقتیکه  
 در سقف ثابت اند و امثال اینها از آنچه که جدا کردنش از زمین بکلف  
 شود یا آنچه ناقص شود از جدا کردن مسئله زمین ناپاک چون خشک



و نجاستش زایل گردد ظاهر شود و نماز بر آن جائز است لیکن تیمم بر آن  
 روا نبود کافی و برابر است که در آفتاب خشک شود یا در سایه یا از باد یا از  
 آتش بجز رایتی مسئله هر چه یک در زمین منصوب باشد چون دیوار و  
 سقف و گچ و سنگ و خشت مفروش و درخت و نباتات تا وقتیکه  
 بر زمین قائم و ثابت باشد چون پلید شود بعد خشک شدن و زوال  
 اثر نجاست ظاهر گردد عالمگیری مسئله چیزی را یک بر زمین قائم باشد  
 چنانکه اشیاء مذکوره بالا و قتیکه از زمین جدا شود و قطع گردد پس بروایتی  
 نجاست آن عود کند و بروایتی نجاستش عود نکند قاضی خان و هو النجاست  
 مسئله اگر خم بزرگ یا ظرفی دیگر که در زمین آنرا نصب کرده باشند چون  
 ناپاک شود سزاوار آنست که بجفان و زوال اثر پاک شود زیرا که حکم ارض  
 دارد مسئله زمین چون بجفان پاک شد آب بر آن افتاد صحیح نیست  
 که نجاستش عود نکند قاضی خان مسئله سنگ و سنگریزه و خشت  
 پخته و خام اگر بالا زمین داشته باشند و منصوب و پیوسته در آن نباشند  
 از خشک شدن پاک نگردد مگر به غسل ظاهر شود مسئله سنگ گران بار  
 که برداشتن و ستستن آن متعذر باشد چنانکه آسیا اگر پلید شود بجفان  
 و زوال اثر پاک شود و تیسیرا حکم ارض داده شد در مختار مسئله کلوخ که بآن  
 استنای از قبول کرده باشند چون خشک گردد پاک است زیرا که حکم زمین  
 دارد قتیقه فصل دوم در سایل متفرقه تطهیر مسئله اگر در آرد خمر افتد و ناپاک  
 بطریق آن حلیه نیست خوردنش نباید مگر بوجه النوا و مسئله غله که وقت دوس یعنی

و تری بسبب بول و روشت و احصای گاو و خرنایاک می شود چون از او هفتان  
و حاکم با خود با تقسیم کنند حکم بر طهارت آن کرده آید خلاصه مسئله از خرمن غله  
ناپاک اگر قدری جدا کرده بشوید و پاک کند و از او تمام غله مخلوط نماید سه یا  
مسلح گردد و همچنین است اگر قدری صدقه کند حکم بر طهارت آن گردیده باشد و غیره  
مسئله پنجم اگر کم از نصف ناپاک شود به نیت پاک گردد و اگر کم پنجم  
یا نصف از آن نجس شود به نیت پاک نگردد و اگر آنکه دیگر در آن آمیخته نیت  
نماید تا طهارت شود عالمگیری مسئله موش یا کور موش یا دیگر حیوان  
در روغن زرد که منجمد باشد میرد پس چون از او ر کند و از حوالی آن قدری  
قدری روغن زرد هم دور کند یعنی بقدر احتمال ناپاک شدنش باشد  
ظاهر گردد و خوردنش روا بود و اگر روغن زرد منجمد نباشد خورده نشود  
بلکه سوا می آید بخار و دیگر صرف کند چنانکه چراغ از آن روشن سازد یا به جلد  
و بافت و به خلاصه مراد از منجمد آنست که چون بر آورده شود قدری از آن  
از جای پس فوراً برابر نشود اگر بهمان ساعت برابر نشود منجمد نیست بلکه سائل  
است عالمگیری مسئله در ظرفیکه غله داشته باشد اگر موش یا دیگر حیوان  
در آن مرده و از او ر کرده از حوالی آن غله هم آن قدر دور کند که احتمال  
نجاستش باشد پس آن غله پاک است خوردنش روا باشد بقیاس  
مسئله سابقه مسئله بعد و بافت جلد از روغن نجس شستن سه بار واجب  
آید اگر جلد قابل افشردن باشد بعد شستن سه بار عصر نماید و پس اگر  
قابل عصر نباشد نرزد و اینو سفا بعد شستن سه بار خشک کند عالمگیری

انقلا عن المحيط مسئلة تحت پوش و دیگر اشیا چوبی تغار و خوانچه و امثال  
اینها بطریق تطهیر آن یا شستن است چنانکه در قسم اول تطهیر مذکور شد خواه  
سجرا نشین است یعنی آنرا آنقدر خراشید که اثر نجاست باقی نماند و این  
طریق خراشیدن در آوند های گلی مستعمل هم ممکن است مثلاً از کارومی نجرا  
مسئله اگر سبویا سبوحی که پر از آب باشد و مالکیان یا بابط یا زاغ از آن  
آب نوشد آب طاهر و روی اندازد که آن سبوح فرویزد سبوح و آب طاهر شود  
مسئله مردی استنجای باب میکند و آب استنجای زیر قدمش جاری میشود  
و در موزه آن که خرق و شق نباشد بعد فراغت از استنجای موزه طاهر گردد  
و نماز گذاردن بان روا بود زیرا که آب آخر موزه را هم پاک کرد چنانکه پاک  
میکند موضع استنجای را و خشک کردن موزه شرط نیست کثر العباد و انقلا عن الخیر  
مسئله اگر بمقام استنجای نجاست زیاده از قدر در دم باشد و استنجای باب نکرده  
الکفار سه کلمه نماید پس نزد بعضی بدن طاهر نشود و نزد بعضی کفایت  
میکند و این قول ثانی اصح است و بهانه الفقیه ابو اللیث رح مجموعته النوادر نقلاً  
عن القاضی المختار مسئله اگر بول بر سر ذکر زیاده از قدر در دم رسد پس  
بسیار مفتی را که حکم کند بجز آن چنانکه در مبرزو گفت فقیه ابو جعفر صحیح  
آنست که کفایت نکند قنیه مسئله اتفاق کرده اند متاخرین بر آنکه اگر بعد  
کلوخ اثر نجاست باقی ماند آنرا اعتبار نیست در حق عرق بدن للضرورة  
یعنی اگر از عرق تری با نجاسد بدن و پارچه پلید نشود و اگر در آب  
قلیل بتند آب نجس شود و اگر آب کثیر یعنی ده در دو یا زیاده از آن

باشد نجس نشود عالمگیری و درین حکم استنجا از بول و استنجا از براز  
 هر دو برابر اند اگر بعد کلوخ اثر نجاست باقی ماند و حق عرق است مبارک ندارد  
 للضرورة مسئله چنانکه مردان را استنجا به کلوخ ممنوع است  
 زنای نیز شرح و قایم مسئله چیز یا نیکه کلوخ گرفتن ازان نشاید ممنوع  
 است انیت کاغذ ساده باشد یا نوشته و استخوان و گوشت و موی حیوانات  
 و برگ سبز و رختان و نجاسات مثل سرکین و لپک و روغن بقیع را در محله و  
 سکون و او و ثاء مثلثه خصی بقیع خامی معجده سکون صادر محله یعنی لید و  
 و گو بر چون خشک شده بسته شود و خره طلیور یکسره خامی معجده و سکون را  
 محله یعنی پنچال پرند اگر خشک شده بسته باشد پس از همه اشیاء کلوخ گرفتن  
 ممنوع است و همچنین چیز یا نیکه مفید تنقیه نباشد و صفائی ازان حاصل  
 نیاید چنانکه شیشه و خنز و نم ختم فاف و سکون حامی محله یعنی انکشت  
 که در هند می گویند و در فارسی زکال مانند اینها از آنچه جاذب رطوبات  
 و متع نجاسات نباشد از همه کلوخ گرفتن نباید زیرا که اینها مفید تنقیه  
 نیستند اما چیز یا نیکه کلوخ گرفتن ازان رواست انیت حجر بودینی سنگ  
 و مدر بقیع سیم و دال محله و سکون را یعنی کلوخ کل و جلد مدبوع حیوانات  
 و بچه و عود و امثال اینها از آنچه مفید تنقیه باشد و صفائی ازان آید  
 عالمگیری مسئله اگر بموضع استنجا نجاست خارجی رسد ظاهر میشود  
 از استنجا به کلوخ چنانکه پاک می شود و نجاستیکه ازان موضع میشود  
 اما شرط در کلوخ گرفتن آنست که ازاله نجاسات گردد و تنقیه

حاصل آید اگر چه بیک کلوخ حاصل شود و اگر از سه کلوخ هم نشود پس  
 بهر قدر کلوخ که نجاست زایل نشود با از آن گوشتند تا تنقیه تمام تر  
 حاصل آید زیرا که درین عددی سنون نیست بلکه سنون تنقیه است  
 بهر قدر که شود مضمره تنقیه بدانکه چون ذبح هم قسمی است از اقسام تطهیر چنانکه  
 سابق گذشت پس شرایط و احکام آن که دانستنش ضرورت بهمین باب  
 بیک فصل بین میشود فصل سوم در ذبایح جمع ذبح مسئله حیوانات  
 خوردن گوشت آنها حلال است تا زمانی که ذبح نکرده باشد خوردن گوشت  
 آن حرام است سوا می ماهی و ملخ و همچنین حیوانات غیر ماکول اللحم بی ذبح  
 گوشت و پوست و دیگر اجزاء پاک میشود و ذبح عام است خواه اضطراری  
 باشد یا اختیاری چنانکه از تیر بسم الله گفته صید کند و تفصیل این در باب  
 الصيد و کتب فقهیه مذکور است خوف اللطویل درین مختصر نوشته شده خواه  
 ذبح اختیاری یا شد یعنی که ذبح کند در میان خلق یعنی عقد کلو که بندی  
 کند گویند و گفته یفتح لام و تشدید باء موحده و سکون باء یعنی منخر و قطع  
 کند چهار گ را یعنی حلقوم و آن رگی است که مجرای نفس است و مری یعنی  
 سیم و کسر را مظهر آن رگی است که مجرای طعام و اشترب است و دو جان  
 یفتح و او و سکون دال مظهر و فتح سیم تشبیه و وج آن دورگ است که  
 که هر دو مجرای خون است کذا فی در مختار و در شرح و قائله گفته که تعریف حلقوم  
 و مری در بدایه بر عکس این نوشته و این سه و غلط است از کاتب و غیره  
 مسئله نه بعضی جائز است ذبح بالایی حلقوم یعنی عقد کلو بکلمه احدى ثلث شرح و قائله مسئله

اگر قطع شود سه برگ ازین چهار رکع هر کدام یک که باشد جائز است بجز  
 الاصل لا اکثر حکم الكل شج و قایه در مختار تنبییه شرط فرج آنست که ذیاج  
 یعنی شخص فرج کننده مسلم بود و بسم الله گفته باشد و اگر و کس تا سه  
 چهار رکس که در گرفتن ذبیح شریک باشند هر کسی از آنها که در اعانت دست  
 خود بر موضع فرج داشته باشد چنانکه ذیاج دست خود داشته است آنکس  
 شریک ذیاج است باید که مسلمان باشد و بر و بسم الله گفتن نیز واجب  
 است ورنه در صورت کفر او یا با وجود اسلام ترک تسمیه عمدتاً مباح حرام  
 خواهد شد و آنکه دست بر مذبح ندارند بلکه سیر یا پای یا دیگر عضو گرفته باشند  
 اگر چه بنظر شریک و معین ذیاج اند لیکن در حقیقه شریک نیستند شرط  
 نیست اسلام آنها یا بر تقدیر اسلام تسمیه گفتن کذا فی مجموعه النوادر  
 و غیره و تیر باید دانست که همه باز ذیاج و شریک او و فرج از من بسم الله  
 واقف باشند و معنی بسم الله اینست یعنی بنام خدا و این عام است و شامل  
 است جمیع افعال و اقوال مسلم را یعنی هر امریکه مسلمی گوید بسم الله مراد همان  
 کار خاص باشد از آغاز و انجام و استعانت و مانند این از آنچه که مرتبه مقام  
 و مناسب کلام باشد مثلاً یک وقت قراة قرآن گوید بسم الله مقصود از اینجا  
 آنست که میخوانم بنام خدا تعالی و همچنین یک قبل از خوردن طعام گفت  
 بسم الله اینجا مراد آن باشد که شروع در خوردن میکنم بنام خدا تعالی  
 همچنین بهر امور خواه از عبادت خواه از عادت مراد همان امر خاص باشد  
 پس در باب فرج حیوان ذیاج وقت فرج گوید بسم الله مراد آن باشد

کہ ذبح میکنم بنام خداست یا مسئله اگر عمداً و قصداً وقت ذبح فراموش ترک  
 تسبیح کرد و بسم الله نگفت آن ذبیحی حرام و کفین گردید بکلمه النفس و لا تا کلام  
 محال پذیرا اسم الله علیه و اگر سهواً کرد و وقت ذبح تسبیح را ترک  
 نمود و ذبیحی حلال طاهر است برائے عذر نسیان شرح و قایم مسئله  
 ذبیحی کودک و مجنون حلال است بشرطیکه عقل و فهم تسبیح و ذبح داشته باشد  
 یعنی منتهی تسبیح فمرد و وقت ذبح گفته باشد و همچنین حلال است ذبیحی  
 عورت و همچنین ذبیحی اقلان یعنی منقلب خفته شده و اندرس یعنی لنگ  
 شرح و قایم و در مختار مسئله در عین ذبح اگر ذبیحی قطع شود  
 و جدا گردد و خون سر مکروه باشد و باقی حلال است بلامر است مسئله  
 جائز است ذبح کردن ازان اگر که قطع یک ازان ممکن باشد و خون جگر  
 شود اگر چوبه بود که بسبب خراط و غیره تیزی و آبداری پیدا آید یا سنگ  
 تیز آبدار باشد و هر چیز یکم تیز و آبدار بود در مختار مسئله از کار و کذب ذبح  
 کردن مکروه است مسئله جمیع حیوانات سوائی ماهی و بلخ چون میر و گشت  
 وی حرام شود زیرا که از موت بی ذبح مراد میشود و همچنین منقطع یعنی  
 هر حیوانیکه بگلوش خفا کرده باشد و بسبب آن مرد و همچنین متروک یعنی  
 حیوانیکه از بالای دیوار یا بلند سی و گیر بفتند و بمیرد و همچنین نطیح یعنی هر  
 حیوانیکه از جانوری دیگر بضرر شاخ یا ضربت یا منقار و سنج بلاک  
 کرده باشد و همچنین موقوفه یعنی حیوانیکه از از چوب دستی یا انگ  
 یا کلون و مانند اینها آنچه که غیر آله حج باشد ازینها کشته باشد و همچنین

هر چه خواند آنرا در زنده دریده باشد و همچنین هر خواند آنرا فحش کند  
بر نفس یعنی بر سنگها آنکه بجوای کعبه شریفه منسوب بود چنانکه در زبان  
جانبیت بر آن فحش میکردند از خون و بیجه او را سلطه میکردند این همه با حرام  
اند بجز آن قطعی مسلم نیست در فحش شرط نیست و اعتباری ندارد و بلکه  
اعتبار ذکر است یعنی آنچه بر زبان گوید آنرا اعتباری باشد و آنچه در دل  
نیت داشته باشد آنرا اعتباری نباشد پس اگر نضری بسم الله گفته و فحش  
کند و او اقرار کرده که سیخ را آن ذبیحه حلال باشد زیرا که نضری از اهل  
کتاب است و ذبیحه اهل کتاب حلال است بشرط تسمیه گفته باشد و اگر  
بجای بسم الله بسم المسیح گوید ذبیحه حرام باشد زیرا که اعتبار ذکر است  
سراجیه مسلم اگر کسی بجهت تعظیم آتشخانه خود یا کافر یا مجتهد تعظیم  
اضام خود گویند می از مسلمی فحش کنند آن گویند حلال است بشرطیکه  
مسلم وقت فحش بسم الله گفته باشد لیکن کرده است مجمع البرکات  
نقلاً عن جامع الفتاوی پس اگر گویند یا گاوی بنیت بر رگی یا اموات  
مسلمین داشته باشد چون آنرا بنام خدا فحش کنند آن ذبیحه حلال باشد  
بلا اشتباه چنانکه در تفسیر احمدی مصرخ نوشته بقر متذوره چنانکه هم  
است در زبانه طلالیست انتی ترجمه بلکه اگر نذر رسول الله یا اولیاء الله  
صلوة الله و سلامه علیه و علیهم باشد خوردنش موجب اجر و ثواب است  
و اگر نذر عامه مؤمنین باشد خوردن آن نیز موجب اجر و ثواب است زیرا که  
امامان و اولاد ایشان با اموال عامه ریه است یعنی حکم است اما در ریه است



و اگر نذرش یا طین است یا نذر اهنام کفایت و ذبح کرده باشد  
 آنرا سلبه بنام خدا آن ذبیحه تیر طلال است لیکن مکروه زیرا که ایصال  
 ثواب باینها غیر مشروع است **مسئله** خوردن نیاز شیخ سدد و جایز است  
 با اگر است زیرا که بودن شیخ سدد و از اهل اسلام معلوم بر خاص عام است  
 پس در رسانیدن ثواب یا و یاد و دعا مغفرت برای او باکی نیست  
 و بوشن از جنابت مستلزم کفروی نیست مگر آنکه کفرش عند الموت  
 معلوم شده باشد آن زمان نشاید که نیاز وی کنند یا نیاز وی را خورند و  
 سبب که است بجز این نیست که خوردن نیاز عوام و فساق موجب  
 قساوة قلب است **مسئله** اگر ذبح کند گو سفندی یا گاوی بجهت  
 تعظیم قدم حاج یعنی آمدن حاجیان یا قدم امیران ذبیحه حرام باشد  
 بالاتفاق و همچنین اگر ذبح کند جهت بنای عمارات یا تالاب و غیر ذلک  
 آن ذبیحه حرام باشد زیرا که این اقسام ذبیحه را نه خود میخورند نه پیش  
 امیر میبندند و نه پیش حاجیان میبندند بلکه آنرا همچو مردار بعد از ذبح  
 میفکنند بجهت آنکه مقصود ازین ذبح خالصا تعظیم قدم حاج و است  
 نخوردن و نه خوراندن پس این ذبح قربت نیست بلکه مطلوب  
 قربت امیر یا حاج است یا امور دیگر مثل بقای خانه و تالاب و غیر ذلک  
 چه اگر نذر بودی در خوردنش پاک نداشتندی پس حرام باشد و تعظیم  
 قدم امیر و حاج و دیگر امور مذکوره بالاتبع مشروع نیست **مسئله**  
 اگر برای مهمان یا برای عیوت مومنان یا برای نفس خود گو سپند

آنچه کرد بنام خدا متعالی آن ذبیحه حلال است زیرا که تکرم صنیف و ضیافت  
 مومنین سنون انبیاء است علی بنیای علیهم السلام و باین ماموریم همچنین  
 ماموریم بخوردن گوشت حیوانات و سبیل خوردن آن بجز خج بنام خدا  
 دیگر نیست و همچنین در ایصال ثواب طعام گوشت بسوی اموات بجز  
 بنام خدا سبیل نیست تکرم صنیف و ضیافت و ثواب اموات محصل  
 در حلت ذبیحه نمی شود زیرا که نسبت را اعتباری نیست مسئله هفت  
 چیز از ذبیحه حرام است خوردنش نباید بموجب فرموده امیر المومنین علی  
 مرتضی کرم الله وجهه الشریف و آن هفت چیز نیست فحج و خایه و ذکر  
 و غده و مثانه و ممرات و دم مسفوخ اما باقی اجزاء ذبیحه پس حلال است  
 مسئله گوشت پندیکه یهودان در ایام مقرره شان زنده بدریا  
 می اندازند جهت تعظیم گنگا و مردان آنرا از آب می کشند و بنجاء خود  
 می برند چون بنام خدا آنرا ذبح کنند خوردنش حلال است بجهت مباح  
 گردانیدن یهودان آن چیز را برگیرندگان و عدم تعرض از ان اماره  
 نیاز بزرگان و دخل کردنش بعد از احتیاط و ادب است بکذا سمعت  
 عن الاستاذ اقبض علینا من فیوضه روحه و بهمین ناظر است مسائل  
 مذکوره بالا و اصول فقه مسئله گاویکه یهودان داغ کرده بنام خدا  
 خود میگذرانند و بندی سائزه می گویند در آن دو قول است بقولی خوردن  
 نشاید و بقولی خوردنش حلال است و ملا جمال الدین رح که از سر آمد

فتویٰ بخوردنش داده اند کذا فی معدن المسائل فائده اما چون دستر  
حلت و حرمت حیوانات در باب ذبیح و مهم در باب سور ضرر و افتاد  
پس حیواناتیکه اکثر در یار یا یافته میشود بیشیری از ان بیان میکنم چوبت  
تسمیل استخراج حال هر یک بچهار قسم مبدی می شود قسم اول دوا  
ماکول اللحم و آن نیست ابل یعنی شتر و گوزن و نیل گا و بز و گهی و آهو  
و خرس یعنی گردن که بندی آنرا گنبد گویند و چهار پایه که بندی آنرا  
جها بک گویند و جاموش یعنی گاویش دشتی و خانگی و گا و گو سپند  
و بر سر و کبش یعنی دمی و ارنب یعنی خرگوش و سب در روایت اصح  
و کور خر قسم دوم طيور که ماکول اللحم است و ان نیست و جامه یعنی  
ماکیان خانگی بکشد یا جنگلی و بطهر قسمیکه باشد و شهرش و کلنگ و قره  
و نطق معرب بکلک و سرخاب و مرغ آبی و نعامیه یعنی شتر مرغ بدند و  
طاؤس و جانکاهل و کنگول و کبیر و چاه و فاخته و قمری و حمامه یعنی  
کبوتر و شارک و بلبل و تیهو یعنی بیه و کوبل و دراج و کبک یعنی چکور  
و حقیق یعنی صوکه و عصفور یعنی گنجشک و صعوه یعنی مول و خطاف  
یعنی ابابیل و ساسا و پنکول و ماهی خوار یعنی جگه و فری مرغ یعنی  
بیرون گنی قول و چرز و باریل و سبک و کوکله و جراد یعنی ملخ و چمنین طایر که  
جیفه خوار و جنگل کبیر نباشد و از حشرات الارض نبود چنانکه پروانه و زنبور  
و غیر ذلک سملک طوطی که بندی سوگا و تو تا گویند حلال است زیرا که  
از ساء طه نیست و نه حنفه است و آنچه مگا و از منقله مسکد و

من لعبد سجد چنگل گرفته می خورد و همچنین نسیم که سفید می شود و  
 آنرا به بند کاکا تو گویند فائده بدانکه ذی محاب آنرا گویند که آنچه گیرد از  
 چنگل خود گیرد چنانکه طوطی که لیسیت شرح و قایه قسم سوم دواب که عین  
 ناکول الله و حرمت و آن نیست فیل و اسد یعنی شیر جمیع اقسام آن  
 چنانکه مرغی بپلنگ و قمر یعنی یوز و غیر ذلک و ضبع یعنی کفتار که در هند  
 کبک گویند و کلب یعنی سگ و ذنب یعنی گرگ و ابن عاوی یعنی شغال  
 و سنور یعنی گربه عام است که خاکی باشد یا دشتی و هر حیوانیکه ذی ناب  
 و درنده باشد و مراد از ذی ناب آنست که شکار کند بندگان چون شیر  
 و سگ و گربه چنانکه در شرح و قایه نوشته پس پنجم حرام اند و همچنین دشت  
 کبک در ال مهله و شترید بای موحده یعنی خرس و قرد و کبکرتان و سکون دار  
 مهله و دال مهله یعنی بوزنه و دم دراز یعنی نکلور و ابن عرس یعنی راسو  
 که در هند می بول گویند و ثعلب بفتح ثاء مثلثه و سکون عین مهله و فتح  
 لام و بای موحده یعنی روباه و سمور و سنجاب و دقن و عرب دله و آن  
 جانور لیسیت که از پوست آن پوستین سازند و قفذه یعنی قاف و فار  
 و فتح فار نیز آمده و سکون نون و در آخر ذال معجمه یعنی خالشت که در  
 هندی ساهی گویند و هر چهار پایه که از سباع هوام باشند و همچنین  
 بر نوع بفتح نای تحتانی و رای مهله و ضم بای موحده و و او عین مهله  
 و آن نسیمی است انموش و بعضی گویند که کلوری است و بعضی گویند  
 که آن موش راد و یای باشد و از سباع هوام حرام است و عرق و پوست

اینها نجس است و همچنین فاه یعنی موش و حیه یعنی مار نیز نجس است  
 و لور موش و کفش یعنی چپکلی و سالم برص نزد بعضی چپکلی و نزد بعضی  
 آفتاب پرست یعنی گرگ و هر حیوانی که از سواکن البیوت باشد حرام است  
 و لول و نخال اینها نجس است لیکن سوراخها مکروه است بگراست بهتر می باشد  
 سوراخه فالتی و همچنین چهار پای یعنی خر فالتی و غبل یعنی استر که در هند  
 خجرویند حرام است و سوراخها مشکوک است و عرق اینها طاهر است  
 للضرورت و همچنین عقرب و ضفدع یعنی غوک و سلحفاه یعنی سنگ است  
 در هندی کچوه گویند و علق یعنی زلو و هزار پای و عنکبوت و هر حیوانی که  
 دم مسفوخ ندارد سوا می سمک یعنی ماهی و خراذ یعنی بلخ حرام است و سوراخ  
 انیمه طاهر است و لول عنکبوت غالباً نجس باشد و همچنین موش و خست  
 یعنی گله ری و موش پران نیز گویند حرام است و سوزان بومی نجس  
 بومی مکروه است و صراخار و آتش دیده نشد قسم چهارم طیبور  
 که غیر کاول اللحم و حرام است و آن نیست عخاب و نسر یعنی گرگ که  
 در هندی گده گویند و زاغ سیاه که این همه جیفه خوار اند و حرام و  
 سوری مکروه است و همچنین بازی معرب باز و باسق معرب باشد  
 و شاهین و شکره و طائر که آنرا به مند لگویند و خداده یعنی غلیو از  
 و بنگم و طائر که آنرا بنگلج گویند و دیگر که آنرا الثوره نامند و سقراق  
 بفتح سین مجمر و سکون قاف و رای محله یعنی خیل اینهمه با حرام است

و سوری طاهر و پاکیان و لبط که با وجود طه آن مکروه است پس هر  
طاهر یک غیر معلوم الحال یافته شود یا تحقیق نشود که حقیقه حواست یا چهل گیر  
ست در خوردنش احتیاط باید کرد و بوم که در هندی الوگویند بجمع قسم  
حرام است زیرا که چهل گیر است و کسیکه قائل به طه است غالباً از ذی تخلف  
بودنش اطلاع نداشته باشد و سوری مکروه است فائده حیوانات بی  
بخش نهک یعنی ماهی هم حرام است الا نزد شافعی و سوره همه با طاهر است مسلم  
ماهی بجمع قسم است حتی که جرث ماهی گول که در هندی سچی گویند با ماهی  
که به هندی با می گویند همه با حلال است خاتمه در بیان مسائل متفرقه  
چند که مردمان ابدان حاجت می افتد و سبب بی علمی در غلطی افتند  
مسئله تطهیر و تطهیر مکان و ظروف و ضیافات یا نیازات مساجد  
است بلکه موجب نزول رحمت و سبب خوشنودی ارواح مسلم  
اصرار بر گناه کبیره کفر است یعنی مصر نشود باینکه من این فعل را نخواهم گذاشت  
مثلاً کسیکه شیر بوجهل می نوشد بران اصرار کند که این را نخواهم گذاشت  
و اصرار بر گناه صغیره گناه کبیره است مسئله خوردن سکر است یعنی  
اشبار منشی گناه کبیره است و همچنین خوردنیدن آن دیگری را خواه  
بجبر خوراند خواه با رغبت خوردن مسئله مالکات و مشروبات انسان  
اگر از مسکرات است چون شراب و تازی و تنباک و تسهیر و معجون  
منشی که بیشتر مروج است و اما اللحم منشی و دیگر عرقیات منشی و ورق آ  
یعنی گانج و چرس و بوزه و غیر ذلک پس حرام است اندک و بسیار آن

مسئله پنجم است در حرمت و اگر از مملکات است چون بیش یکسره بار متوجه  
و یا تحتانی و ششین معجزه یعنی ذکره بچنانک و زرنج و افیون و سم الفار  
و الماس و دیگر زهرهای قتاله حرام است اگر آنقدر خورده شود که مایک  
کند و قلبی که هرگز احتمال بلاکت در آن نباشد فلا باس به و اگر از مخدرات  
است و آنرا مقدرات نیز گویند چون قمر قفل و مشک و جوز و بویا و اجوائین  
خراسانی و دهن توره و امثال اینها پس حرام نیست بلکه مباح است بلکه ا  
فی کتب الفقهاء مسلمیه صاف بگوید کفر است همچنین صاف بقتل قتل است  
مسئله ششم است از و نزل بامور دینی و احکام شرعی کفر است مسلم  
اگر مسلم بدگوید و دشنام دهد یا بنیاد رسل کافر گردد و قتل کرده شود  
و توبه وی قبول نیست الحیا ذی الله منما مسلم اگر لفظ یا کلامی که  
سوء سبکی و توہین شان پاک رسالت پنهی صلی الله علیه و آله و سلم  
باشد گوید مثلاً در لباس و قول و فعل و دیگر حرکات و سکونات آنحضرت  
کلمه توہین بگوید تعذیر بروی لازم آید آنچه که قاضی مناسب داند خواه  
بضرب خواه بقتل تعذیر او نماید حتی که شرعاً یعنی نموی مبارک آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم را اگر شعیر گوید که کلمه نصیحت است یعنی می خورد  
پس تعذیر کرده شود نعم ذی الله من ذلک باخذ از بازی کن و یا مصطفی نبیا  
باش مسلم سب یعنی دشنام دادن آنجانب رسول مقبول را صلی  
الله علیه و آله و سلم موجب تعذیر او باشد و گواهی او مردود است  
مسئله ششم است با تقاضا در رسوایان و زانیان و عیال و عیال و عیال و عیال

و روز چهارم و رفتن در میدان ایشان بعبادت چون رفتن کولیسری و  
 گنگا انیمه کفرست مسلم در بر آمدن چپک رسم هندوان کردن چنانکه  
 به نچتن گوشت و یا گدشتن روغنیا یاد دادن آب و دانه خرگازران  
 بنحال اینکه این خراس سوار چپک است و بگر رسوم هندوان کردن  
 گناه کبیره قریب بکفر است و چپک مرفعی است چون دیگر امر اضاحت  
 موت بدست شافی قادر حقیقی است در شستن قدری موی بر سر طفلان  
 که اندر هندی چرکی گویند خواه بنیت نذر کسی باشد یا بلند بر هر حال  
 حرام است بجهت مشابهت با هندوان و عمل ایشان مسلم خوردن  
 طعام که از خانه زیان آید جائز است اما گوشت اگر باشد پس اگر ذبیحه بود  
 جایز باشد و الا حرام مسلم یا هر چه منحل ذمی پوشیده نماز گزارد  
 رواست تا وقتیکه ناپاکی آن با یقین معلوم نباشد اما یا نجاسه ذمی پوشیده  
 نماز گزارد پس روا باشد لیکن مکروه زیرا که ذمیان را احتراز از نجاست  
 مخیره از موضع استجا و غیره نیست مجامع النوادر مسلم پوشیدن  
 لباس انگریزان و تشابه با ایشان گناه کبیره است و کار کم طرفان است  
 زیرا که من تشبه بقوم فهو منهم مسلم مردان پوشیدن لباس  
 زنان یا پوشیدن ایشان و همچنین زنان پوشیدن لباس مردان  
 یا پوشیدن ایشان گناه است و در حدیث لعنت بر اینها آمده است  
 مسلم و هله و موصول یعنی زنیکه موی بکدی در موی خود و مسل  
 کند و زنیکه وصل کند بر هر دو لعنت آمده است مسلم و زنیکه



بجای و بدان شکسته خود نشاندن ممنوع است و بر قوای هر مردی همیشه  
 ناپاک بنماید **مسئله** ربوایعنی سود گرفتن حرام مطلق است نه قطعی  
**مسئله** در بیع سلم اگر کسی روپیه بر غله معین چون گندم و جو خرمن  
 بکسی بدهد باین شرط که در فصل آن آنچه نرخ بازار خواهد بود قدر معین خواه  
 پنج آنار خواه ده آنار زائد بر نرخ بازار بکسر این بیع فاسدست و جایز نیست  
 گرفتن قدر زائد بر نرخ بازار زیرا که مبیع وقت عقد مجهول است که معلوم نیست  
 که نرخ بازار چه خواهد شد و از جهالت مبیع بیع باطل میشود اکثری از  
 عوام درین زمانه باین مبتلا اند باید که وقت دادن و پیغمه معین زن معین  
 ایام معین کنند مثلاً بگوید که یک روپیه را نیم من گندم در فصل آن  
 خواهم گرفت و نرخ بازار ازین کم باشد یا زیاده پس این بیع جایز است  
 زیرا که مبیع در نیصورت مجهول نیست اما اگر با بیع در آن ایام که وعده داده  
 غله دادن نتوانست باید که روپیه از او پس گیرد و گرفتن غله دیگر در بدل  
 آن خواه بهمان وزن یا کم یا زیاده از آن جایز نیست هدایه **مسئله**  
 زنا نیکه بر مردان حرام اند و وطی و نکاح با نهار و نیست مذکور میشود اما  
 معنی مادران عام است که مادر خود باشد یا مادر پدر خود باشد یا مادر خود باشد یا  
 جد پدری و جد مادری یا مادر جد مادری و جد پدری همچنین در مراتب  
 عالیه با هر حال که نزد چنانکه مادر جد الاجداد حاصل آنکه هر عورتیکه علقه چرخ  
 او باین کس رسیده باشد همه با حرام اند همچنین نبات یعنی دختران عام  
 است که دختر محلیه باشد یعنی از نطفه خود یا دختر و دختر خود همچنین مراب

ساقطه یا هرگاه رسد حاصل آنکه هر عورتیکه از فرزندان او باشد اینهمه حرام  
 اند همچنین اخوة یعنی خواهران خواه عینه یعنی حقیقی باشد خواه علاتی  
 یعنی از جانب پدر خواه بر باشد خواه اخیانی یعنی از جانب مادر خواه  
 باشد همه با حرام اند همچنین عمات یعنی خواهران پدر عام است که خواه  
 حقیقی پدر باشد یا علاتی و اخیانی هر یکی ازین حرام است همچنین خالات  
 یعنی خواهران مادر عام است که حقیقی باشد یا علاتی یا اخیانی همه حرام اند  
 همچنین بنات الاخ یعنی دختران برادر عام است که برادر حقیقی باشد یا  
 علاتی یا اخیانی و برابر است دختر صلیبه برادر باشد یا دختر پسر برادر یا دختر  
 و دختر برادر همچنین در مراتب سفلی تا هر جا که رسد همه با حرام اند همچنین  
 بنات الاخت یعنی دختران خواهر بهمنون تفصیل که در بنات الاخ گفته شد  
 پس اینهمه که مذکور شد مذمومات نسبه اند یعنی بسبب نسب حرمت  
 نکاح و وطی با اینها ثابت شده و اینهاست الزوجان یعنی مادران و زوج  
 بهمنون تفصیل سابق که در شرح امهات گذشت و بنات الزوجات یعنی  
 دختران زوج که از نطفه دیگری باشد و آنرا ربیعه گویند زیرا که اگر از نطفه  
 خود باشد در محرمات نسبه داخل است و بنات اولاد الزوجه یعنی دختران  
 اولاد الزوجه یعنی دختران اولاد زوج مثلاً دختر پسر زوج و دختر دختر  
 زوج همچنین در مراتب سفلی تا هر جا که رسد حاصل آنکه دختران اولاد ربیعه حکم  
 دختر ربیعه دارند صلیبه الابن و اولاده یعنی منکوحه پسر خود یا منکوحه فرزندان  
 پسر و دختر خود اگر چه در مراتب سفلی باشد بخلاف منکوحه متبنی یعنی منکوحه

پس خوانده که آن حرام نیست چنانکه زن پس خوانده بر پس خوانده حرام  
 نیست و لذت ارباب یعنی زنان موطور ارباب و اجداد هر قدر که در مراتب  
 عالیّه باشد نیز اینهمه با محرمات صهریه و سببه اند بسبب مصاهرت حرمت  
 ثابت شده بدانکه حرمت مصاهرت چنانکه در عقد نکاح ثابت میشود و در زنا نه ثابت  
 میشود و همچنین موطور به شهوت زنیکه از ارباب شهوت مس کرده باشد یا بفحش  
 و اخل زن شهوت نظر کرده باشد حکم زوجه دارد و در حق حرمت مصاهرت  
 پس مادران و بنات اینهمه مانند محرمات جهت صهریه اند و وطی و نکاح  
 با آنها غیر جایز و همچنین بر عورتیکه بسبب نسبت مصاهرت حرام اند بسبب  
 زنا هم حرام میشود یعنی مادران رضاعی و دختران رضاعی و عمه رضاعی  
 و عمالات رضاعی و مادران رضاعی زوجه و دختران رضاعی زوجه و دختران  
 ارباب و زوجه و زنان موطور ارباب و اجداد رضاعی و زنان موطور پس آن رضاعی  
 پس هر یکی از اینهمه همان تفصیل سابق محرمات با الرضا عت اند یعنی بسبب  
 رضاعت حرمت نکاح و وطی از میان ثابت شده و رضاعت بمعنی نوشیدن  
 شیر عورت است در سن شیر خواری و آن دو سال کامل است غایت دو سال  
 و شش ماه است و در زیاده رضاعت نمی شود بر قول صحیح و منفی باینکه  
 باید دانست که چند عورت اند که محرمات بالجمع اند یعنی جمع کردن میان آنها  
 در نکاح حرام است چنانکه بین الاختین یعنی در میان دو خواهر آن چنانکه  
 اگر با زنی نکاح کرد حرام است که خواهر آنرا در نکاح آورد و همچنین حرام است  
 جمع کردن بین العمه و بنت الاخی یعنی اگر با زنی نکاح کرد حرام است که با عمه

نکاح کند و اگر خواهد بداند در میان کدام دو عورتان جمع کردن و انکاح حرام  
 است پس از هر دو عورتیکه خواهد یکی را مرد و فتن کند و ببندد در میان آنها  
 با یکدیگر عقد جایز است یا نه یا با خود با از محرمات اند و عقد جایز نیست پس  
 اگر با خود با عقد روان باشد جمع آن کردن و نکاح با آنها نباید و حرام است  
 عالمگیری و دیگر کتب فقه **مسئله** نکاح کردن زن حره را با غلام خود جایز  
 نیست عالمگیری **مسئله** نکاح با مشرک و کافر و خنثه روا نیست **مسئله**  
 نکاح با کنیز که بر حره منکوحه جایز نیست عالمگیری **مسئله** ایلا کردن  
 باز و بچه خود بازداشتن است نفس خود را از قربت بان تا مدت ایلا و صل  
 مدت ایلا چهار ماه است برای حره و دو ماه است برای کنیز و زیاده را حد  
 نیست و این بازداشتن نفس خود را خواه بقسم باشد چنانکه گوید و احد بقو  
 قربت نکنم خواه بدون قسم عمدی دیگر بر خود گیر و چنانکه گویند اگر قربت  
 کنم حج بر من واجب آید یا روزه دارم یا غلام من آزاد شود علی هذا لفتا  
 و برابر است که قسم و عمد بقدر مدت ایلا نماید یا برای همیشه بر خود عمد و  
 قسم گیرد پس حکمش آنست که اگر برین قسم و عمد تا چهار ماه در حره و دو ماه  
 و کنیز ثابت ماند و وجه او بر و حرام گردد و اگر در میان مدت ایلا یا و  
 قربت کرد پس زن او بر او حرام نگردد و لیکن شخص ایلا کننده حانت شود  
 و کفارت قسم بر و واجب آید و اگر قسم خورده باشد در صورت عمد دیگر  
 جزای آن لازم آید مثلاً اگر گفته باشد که اگر قربت کنم غلام من آزاد شود  
 یا روزه دارم پس غلام او آزاد شود یا روزه بر و لازم آید و ایلا ساقط گردد

شرح و قایده عالمگیری مسئله اگر کسی سوگند خورد که من تا چهار ماه  
 باز و پنج خود اگر زن حره باشد یا ماد و ماه اگر زن کنیز باشد در قربت نکنم  
 پس اگر این مدت گذشت و وطی نکرد زن مطلقه شود بی نكاح حلال نشود  
 و اگر درین سوگند شکست و وطی کرد مطلقه نگردد لیکن کفاره قسم لازم  
 آید **مسئله** اگر کسی ایلا کرد و خواست که رجوع کند لیکن رجوع کردن  
 قادر نیست چنانکه زن صغیره باشد یا کسی از مردوزن بیمار بود طاقت  
 وطی نداشته باشد یا بسفر بود که در میان زن و مرد مسافت چهار ماه  
 بود باید که قبل گذشتن مدت ایلا رجوع بقول کند یعنی گوید که رجوع  
 کردم ازان عهد پس ایلا بر ساقط شود وزن حلال باشد و کفاره قسم  
 واجب گردد اما چون در میان مدت ایلا بر وطی قادر شود پس واجب است  
 که رجوع بجمیع کند زیرا که رجوع بقول تا کم مقام رجوع بوطنی بود چون قدرت  
 یابن یا قوت آنرا اعتبار است مانند سراجیه و عالمگیری **مسئله** طهارت  
 از نجاست حکمیه یعنی حدث جنابت حیض و نفاس شرط است بر اداء  
 ادای نماز و طواف و سقران و تفاسیر و احادیث و هر چیزیکه بران آیه  
 قرآن نوشته باشند پس محدث و محنب و جالف و نفاس را خواندن  
 نماز و سقر کردن قرآن و طواف و چیزان روا نیست و خواندن قرآن  
 بدون مس محدث را جایز است اما محنب و جالف و نفاس را خواندن  
 قرآن هم روا نبود و همچنین است خواندن و عانیکه دران آیه قرآن باشد  
 اما برای خواندن بیدار عیبه و کلامه توحید و استغفار و در و پس طهارت

ازین نجاسات حکمیه شرط نیست لیکن در طهارت فضیلت و ثواب یابد  
 تر است و بی طهارت هم این چیزها خواندن جایز بود علی الخصوص کسیکه اکثر  
 استغفار یا کلمه توحید یا دیگر اذکار معمول کرده باشد اگر بی وضو بخواند جایز  
 است بلکه اگر است زیرا که غفلت از ذکر الهی حرام است خواه ذکر بقلب باشد  
 خواه بزبان و عوام را بجز ذکر لسان جایزه نیست پس موقوف داشتن  
 این حسنات را بر طهارت نباید زیرا که اگر موقوف بر طهارت باشد تا حصول  
 طهارت حرام لازم آید و صرف وقت بخلت شود و همچنین خواندن  
 در وقت موقوف بر طهارت نباید داشت بلکه بهر حال اکثر در وقت موقوف  
 باشد خواه به لسان اولی است که در وقت موقوف از کار است ثمرات  
 این بیرون از شمار زیرا که جامع است ذکر خدا را و رسول خدا را  
 صلی الله علیه و سلم در حق تبارک آن و عید شدیدی است در احادیث  
 خصوصاً چون نام آن حضرت صلی الله علیه و سلم گرفته شود سنت است در نماز و  
 مستحب است در همه حال خواه بقلب باشد خواه بزبان و فرض است  
 در عمر خود و بپار و باین ماسوره تمامی خلاص از جن و بشر و ملائکه که ایمان  
 آورده اند چنانکه آیه کریمه بران مطلق است قال الله تعالی ان الله و ملائکته  
 یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا التسلیم ربنا سمعنا  
 و اطعنا فاعف عننا و صلوا لنا و صلوا علی بنیائنا و شفیعنا شفیع المذنبین  
 محمد و آله و اصحابه و صل و سلم علیه و علیهم اجمعین فالحمد لله علی حسن الاختیار  
 با حسن الکلام و خیر الامام بالصلوة و السلام علی خیر الانام کتابها بیکه ما خذنا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 سائل اندا ساسی آهنا بجهت رفع گمان فاسد جاہلان و دفع توہم  
 نااہلان باینکیرہ اہل مرقومہ از کتب معتبرہ نیستند یا رولیات مردودہ اند  
 نوشتہ می شوند بدایہ شرح و قایہ فنیہ در مختار مختارات النوازل عالمگیری  
 سراج مجموعۃ النوادر حسب المفتی شرح منقہ لمصلی شرح اوراد عصام حللی  
 ابواب دیگر کتب معتبرہ کہ نام انہا در ذات الکتاب در سند مذکور است

خاتم الطبع

سجود تعالیٰ نشو اکسیر خاصیت سراپا افادت مسلمی بتعلیم لطہارت  
 آفتاب شیف جناب عالم باعمل فاضل اکمل ہر علوم شریفہ واقع فنون  
 لطیفہ حضرت مولوی ابوتراب صاحب ساکن قصبہ جنت نظیر  
 پہلواری و است برکاتہ صحبت بندہ فتح محمد نائب  
 بایتمام محمد تیغ بہادر صاحب در مطبع النوار محمد  
 لکھنواہن آباد و آفریدی الحجۃ ۱۲۹۶

حسن اتمام یافت

+++++

+++++

+++

++

+

